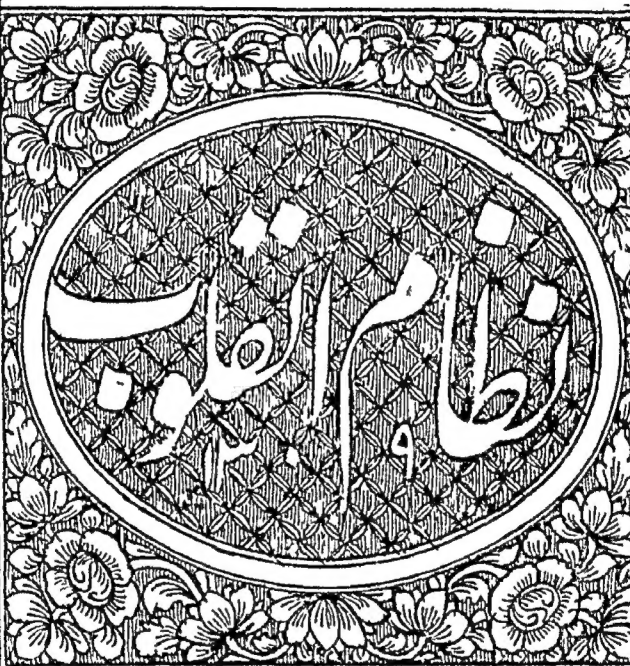


الْبَذْكَةُ لِلَّهِ تَكْمِيلُ الْقُلُوبِ

بِحَوْلِ الْكَلْبِيِّ فَيُوضَعُ فِي مَطْلُوحِ الْأَرْكَانِ وَغُرُوبِ الْبُلْبُلِ كَأَنَّ كَلْبِيَّةَ الْقَلْبِ نَبَاتٌ



از حضرت مولانا نظام الدین دکن آبادی شیخی خلیفہ خاص شہید کلیم اللہ خان آبادی قدر کا نام مولانا محمد

مَطْبَعَةُ مَكْتَبَةِ دَرْجَاتِ مَطْبُوعَاتِ

3959

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر جمیع حلاوت لسان و فکر سعید راحت جان حضرت کلینی را که جمیع مخلصان پروانه شمع سلطان ارادت
 دوست و جواهر صلوات بے نهایت و زوایر نجات بے غایت بر روح پر فتوح اعنی حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله
 علیه و سلم و برار و اح طیبہ اولاد و اصحاب و مشاہیر رجال و احباب او باد فرود مستغرق درود و ثنا باد بجز شایان
 تا روز رافروغ بود شمع را شعاع به موجب تالیف این رسالہ آنکہ راقم این اوراق عفا الله عنه سابق اکبر است
 و مرات بعضی مخلصان معنوی خصوصاً محب یقینی محمد علی خوشنویس بر غبت تمام التجا کردی کہ فوائد اذکار را
 در عقید بیان باید نوشت و این دروغ را در یک سلاک باید پیوست تا نظام قلوب مخلصان دین اہل لقین
 گردد و بنا بر خویش ایشان کہ اما السائل فلا تحسر در کلام مجید واقع است از کلام سلف چند فصل اذکار و رحین
 تحریر آورد و آن اذکار بر بست یک فصل نموده شد توقع از اہل بصیرت آنست کہ اگر سہوی و خطای در عبارت
 واقع شدہ باشد باعتبار آنکہ الان ان مرکب مع الخسار و المنسیان - مشہور است از کرم و لطف خویش
 اصلاح نمایند کہ الضعف کرام الناس ماسول فرو بہ پوش گر بخجائی رسی و طعنہ مزین بہ کہ نفس سچ شہر
 خالی از خطا نبود و اما بعد اعلم بالصواب امید واری از حضرت باری آنست کہ ہر طالبی کہ کثرت اعمال ذکر
 بدین ترتیب کہ نوشته میشود بکند انشاء اللہ تعالیٰ بغیض الہی البتہ بذوق شوق باطنی واصل خواہد شد و کثرت
 باطنی حاصل خواہد کرد بشرطیکہ از اجازت مخلصہ بعمل آرد و الا ہلاک خواہد شد چنانچہ بزرگ گفتہ فرو اگر بے پیرایہ
 پیش گیری بہ ہلاکت راز بہر خویش گیری بہ و از نظر اغیار این جلیل القدر را پنهان خواہند داشت فہرست فصول
 اذکار این است **فصل اول** در فوائد ذکر چہر **فصل دوم** در ارشاد و تلقین **فصل سوم** در ذکر پاسبان **فصل**
چہارم در ذکر ذات کلمہ اللہ و جس دم اسم اللہ

والله جبراً باعدها يا قنبره في حماره صغير وكبير **فصل** بنجم در ذكر الله حاضري **فصل** ششم في طريق تعليم الذكر
فصل ستم در ذكر نفي واثبات وذكر ناسوتي وملكوتي وجبروتي ولاهوتي **فصل** ششم در ذكر باطني
تا دوازده ضرب **فصل** نهم در ذكر جداي **فصل** دهم در ذكر كشف معاني قرآن وكشف **فصل** يازدهم
در ذكر بخشن پاك و ذكر كشف روح رسول الله وكشف الارواح واسرار ملكه واسم شيخ **فصل** دوازدهم در ذكر
حسب الاستعداد وصلاحيت از انتقال بعضه صفات بسوء صفات ديگر **فصل** سيزدهم در ذكر جبر عيني و
سهروردي و بدلا و فنا و بقا و ذكر جبروت و يا هو و كشف ملكوت و حضور و يا حي يا قيوم و لا اله الا هو **فصل** چهاردهم
در اسما و اذكار بذكر اهل الله **فصل** پانزدهم در معرفت اذكار عربي و فارسي و هندي و بعضه سلوك جوگيه و اذكار
ايشان و جلسه **فصل** شانزدهم در ذكر اسم حلال و حلال و مشرك **فصل** هفتم در شغل آئينه و نظير و چشم
در بالا ي ابرو **فصل** هشتم در مراقبه و در بيان مراقبه سلسله نقشبنديه **فصل** نوزدهم در ذكر جاذبات **فصل**
بستم انوارى كه در حالت ذكر ظاهر شوند **فصل** بيستم و يكم در علامت اواز شيطاني و رحمانى +
فصل اول در فوائد ذكر جبر قال الله تعالى فاذا كذاهه ذكر اكثر اثيرا يعنى بايد كه خداي عزوجل را ياد كردن بسيار پس بگو
از خالص نفس كه اينست كه هيچ وقت منع نيكست بلكه همداوقات مامور و مأمور است اعلم ان الذكر محبوب في جميع
الاحوال الاله احوال و در الشرح يعنى انه يكره الذكر حاله الجلو كس على تفادى الحاحه و في حاله الجمل
و في حاله الخطيه لمن سمع صوت الخطيب و في القيام في الصلوة و لا يكره في الطريق و لانه الحام اجمع العلماء على
جواز الذكر بالقلب و اللسان للحث و الاجتناب و استحاض و النفس و لا يكره في التبيير و التمجيد و التمجيد و التمجيد و التمسك
و الصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم و دعاء غير ذلك و لكن قراءة القرآن حرام على الكلب و استحاض و النفس
سواء قرأ قليلا او كثيرا حتى بعض آياته و يجوز لهم اجراء القرآن على القلب من غير لفظ ثم لا ينبغي ان يشرك الله
بالسان مع القلب خوفا من ان ينظر به الربا بل يكرهها جميعا و يقصد بها وجه الله تعالى و قد قد مناع على الفضيل
ابن عياض رحمه الله ان يشرك العمل لاجل الناس رياء و لو فتح على الانسان عليه باب ما خطه
الناس و الاحتراس من تطريق ظنونهم الباطل لانه عليه كسره ابواب الخير و ضييع على
نفسه شيئا عظيما من مهمات الدين او ليس هذا طريقه العارفين هذا القتل من اذكار القلوب
نقل ست از حضرت بنده گه شيخ عبدالنذر قدس سره العسيري كه مي فرمودند كه پير دستگير بندي
حضرت شيخ قطب الدين حاجي قدس سره العسيري ميگفتند كه ادا كل ذكر چهار دوازده سال كنتم از
شام تا صبح و از صبح تا شام فائده كه در ذكر چهارم در پنج عبادتي تا كنتم چون ختم قرآن بگويم كتر از ختم نيكروم چون كنز
نيكروم كتر از هزار ركعت نكروم و صائم الدهر بودم بلكه در به راه اكثر روزه ملي مي شد شتم و چون اسما مي كردم

فصل اول در فوائد ذكر جبر

گفت از آنکه بار نخواهم فدا نموده شاد در ذکر جبر دیدم هیچ از اینها ندیدم فاکس یا غوث از اجازت
 العطشان فی یوم شدید الحسروانت صاحب دار البارد و لیس ملک حاجت بهالما فلو کنت تمتعه فانت
 اخیل الاخیلین فکیف انتهم و اما شهید علی بنی فانی رحم الراحمین یا غوث گاهی که بیاید بر تو نشسته در روزی سخن گراود
 مالک آب سرد باشی و ترا هیچ حاجتی نباشد اگر منع کنی تو آن آب از ویس خیل ترین بخیلان باشی پس چگونه
 منع کنم ایشان را از رحمت خود که من گواه میگردم بر ذات خود بدانچه از رحم الراحمین بنی طالب نسبت کرده
 است بر تشنه که غایت از شوق طلب بر تو بیاید و تو صاحب آب سرد باشی یعنی مرشد کامل باشی و بر مقامات
 باطن ملک شده باشی و او را از شاد کنی پس تو خیل ترین بخیلان باشی زیرا چه من ایشان را از رحمت خود منع
 نمیکنم تو ایشان را چه از ارشاد منع میکنی و من بر ذات خود گواه میگیرم که من از همه موجودات جیم ترم یعنی صفت
 رحمت بیفت کرده است بر غضب من کما قال الله تعالی فی حدیث القدسی سبقت رحمتی علی غضبی ۴

فصل دوم در ارشاد تلقین که از پیران رسیده است بدانکه مرشد طالب را فرماید سه روز متواتر روزه دارد
 اگر تواند غلظ کند و الا بدانکه طعام افطار نماید و هر روز کلمه تحلیل و استغفار و درود و هر سه بار بار بگوید بعد سوم روز
 غسل کرده پیش مرشد بیاید پس بفرماید که مرید فاخته و اخلاص و اتمن الرسول و استغفار و شهادت العدا لا اله
 الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم بخواند و بعد بگوید که بیعت کردی
 برین ضعیف و خواجه ابن ضعیف و خواجه کان خواجه او بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حضرت رب العزت عهد
 کردی که خوارج را بر هیچ شرع مستقیم داری دل را بخت خدا تعالی دهی و برین وقت دست راست او بر سینه
 چپ خود گیر و پیش او نشسته باش و دست بامن طالب زند و اگر در مجلس هجوم زیاده بود و امن و امن گرفته
 گیرند و لم حرام بگوید بیعت کردم و عهد کردم که هیچ شرع با شتم و دل را بر محبت حق صرف نمایم بعد از آن مرشد او
 را در خلوت پیش خود به ادب بنشاند و بگوید که طایم حال مسترشد و اند تلقین فرماید و باقی خود بدو ده تا باغزار
 تمام نگاهدار و خلوت جهان باید که کسی غیر از مرشد و مسترشد در میان نباشد چه هر طلبه با سرسری مخصوص است
 و وصیت کند بر حکم مرشد ذکر را در کار فرماید و از گفتار و اظهار و در و در و تا شمر اسرار و انوار گردد و طریق تلقین
 آنکه یکبار مرشد بگوید و مسترشد بشنود و باز مسترشد ذکر بگوید و مرشد بشنود و سه بار تکرار کند و حواله سازد بعضی مرشد
 بگوید چنانچه ما از پیران رسیده است حواله تو کردیم و مسترشد بگوید قبول کردیم نقل است که روزی امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله و لعی الی اقرب الطریق الی الله و افضلها عند الله و اسهلها الی عباد الله فقال
 صل الله علیه و سلم و ادم ذکر الله تعالی فی الخلوة و المجلوة و قال علیه السلام غرض عیبک و السمع منی حتی اتوا بها
 فقال صل الله علیه و سلم لا اله الا الله ثلاث مرات رافض صوتا مضمضا عینا و علی رضی الله تعالی عنه

فصل دوم در ارشاد تلقین که از پیران رسیده است

یسع ثم قال لا اله الا الله ثلاث مرات والقبلة صلى الله عليه وسلم يسمع فاجازه له صلى الله عليه وسلم
 ان يلقن لغيره ثم لقن على رضى الله تعالى عنه الحسن البصري وهو لقن جيب الحمي وعبد الواحد بن زيد
 فأكده وقت بدشاندن کلاه این آیت سربار بخواند یا الله فوق ایدیم فمن نکت ثانیة انکث علی نفسه
 ومن اوستی با عابد علیه الله فیؤتیة اجرا عظیما ودرین راه صادق کسی است که قدرت اقیه بداند رباعی در تائید
 جملة عشق و شوق است همه به اسرار جمال دوست ذوق است همه به چون بر سر خود نهاده ای آن مونس و مست
 میسوز عشق او چو شوق است همه به لباس التقوی ذلک حیسر و العاقبة للمتقین بعده دو گانه را
 ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از سلام دعا بخواند مستجاب است و نیز امر کند
 طالب را که بعد از هر نماز پنجگانه در دوده بار و اخلاص ده بار و شش رکعت لبه سلام صلوة الاواہین گزارد و
 دو رکعت بعد از این به نیت حفظ الایمان بخواند و نیز خواب صد بار تمهیل بخواند و فاتحه بار و احوال شجره خورشید
 خوانده باشد ترتیب مرید کردن زنان متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون عورت را مایل به
 بیعت میگرداند در قبیح آب مرید میگرداند کما روی عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه
 وسلم انه اذا کان بالبع النساء و ما بالقدح من ما یفسن بایده یمن و عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ید فیہ
 شلخ قادریه به متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت عورت در آب میکنانند بعد بار و احوال سرور
 کائنات و بار و احوال جمیع پیران خود قدس الله سرهم فاتحه و اخلاص و در دو بخواند که مدقام و کشائش باطنی
فصل سوم در ذکر پاس انفس و حبس و منفی و اثبات لاسع و الا الله و مسد بایه پاس انفس عالیہ
 قادریه و در حالت بر آمدن دم ہی گوید و در حالت بر آمدن دم هو گوید پاس انفس خص انفس عالیہ قادریه
 هو هی و در حالت بر آمدن دم هو و در حالت بر آمدن دم ہی گوید ذکر مشی اقدام اگر شتاب میرو
 و در هر گام الا الله الا الله و اگر آهسته می رود در وضع پای راست لا گوید و در وضع پای چپ اله گوید باز
 در وضع پای راست الا گوید و در وضع پای چپ الله اگر میان میرو و در قدم راست لا اله گوید و در قدم
 چپ الا الله و در هر قدم الله الله گوید و سدر شغولی از رشد معلوم خواهد شد و بعد فسر اع ذکر سه بار
 سبحان الله و الحمد لله عظیم گوید و دست بر آورده این دعا بخواند اللهم انک قلت فا ذکر و لے ا ذکر کم
 و قد ذکرناک علی قدر قلت عقلت و علمنا و فهمنا فا ذکرنا علی قدر و سعة رحمتک و فضلك و مغفرتک
 اللهم انت هم صاحب قلوبنا لذلک یا خیر الذکرین و یا ارحم الراحمین و در دو گوید شغل مشی بوقت برداشتن
 قدم یا رفع گوید و در وقت گذاشتن قدم یا خافض گوید ذکر عالیہ قادریه در رفتن لا اله بوقت برداشتن
 قدم الا الله و در وقت گذاشتن گوید یا هر دو حال الا الله گویان باشد فتح باب باطنی و حاصل شود

فصل سوم در ذکر پاس انفس و حبس و منفی و اثبات لاسع و الا الله و مسد بایه پاس انفس عالیہ

پاس انفس کلمه لا اله الا الله بادم فرو دینه گزارد و کلمه لا اله الا الله بادم بالا کشد و نظر پیوسته در بست و کشاد بر ناف دارد
از آنجا که در این بسته به حرکت زبان بدم فاکر باشد چنانکه استغراق در ذکر بود و ذکر حیات گردد و در بیداری و
خواب فاکر باشد و چون گردد دیگر لفظ الحمد الممد را در هر دو دم فرو دینه و بالینه می گفته باشد محققان
گفته اند که ذکر موهوبه اختیاری جاری است خواه دانند یا ندانند پس همه شش همیشه در ذکر خداست لیکن کامل
آنکه ذکر خود آگاه و واقف گردد و ذکر خود را دانم در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود آگاه و واقف گردد
و ذکر خود را دانم در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود مستغرق شود و دیگر ذکر است به اختیاری در نفس
هر کس اگر گوش را بسته بگشتان دارد آن ذکر را بشنود بعضی این را صدای نامند که با صدای هویت در
باطن ملحق است کسی که دانا بدین صدای مشغول ماند با صدای هویت رسد و در کم گردد و دست ذکر کبریا یاد
جلسه مذکور نگاه دارد و پشت را خم خورده سر را میان کتفین جبهانیده دم را بتصور هوا رخت ناف بالا
کشیده و حبس کرده بدارد چون طاقت نماند بتدریج گزارد و باز از سر آغاز کند ^{۹۹} و ذکر صدای هویت بود
ملاحظه در یاد جلسه موهوبه نگا دارد و دم را حبس کرده هر دو انگشت شهادت در دو گوش نهاد از نیلوفر دم را باو از
باطنی هوگو بایان بالا کشد و بان صدای هویت ^{۹۹} بسیار در ملاحظه آرد و در تصور هر لایحه سر را اندک اندک
حرکت دهد چون تمام شود باز از سر گیرد و مشغولی صوت سر مد که صوت لایزال می گویند و در جوگ آنرا انهد گویند و در
سورح گوش خود را از انا مل سبب امتین محکم بند کن و متوجه شو که در دماغ تو آواز سه مثل آواز افتاد و آب
از بالا بهیم مسموع تو میگردد و خود را با اهتمام متوجه شنیدن آن آواز ده و یک لحظه از غائب و غافل
منتشین و چون رسوخی پیدا کند اندک آن هر دو انگشت راست بکن و باز متوجه شو از شور عالم آن صوت
از تو غائب نشود و همچنان تا بجای که بے مدد کوک کردن انگشتان آن صوت بشنوی و شور عالم و عالمیان
ترا راحت نرساند بلکه صوت سر مد بر تو غالب از اصوات دیگر باشد و ترا درین مقام شوقی فرو گیرد و در نوشتن
و گفتن نیاید و بعضی فلفل گرد در پنبه پیچیده در صلع گوش محکم نمایند که از حرارت فلفل آن صوت فوت گیرد و از بعضی
شنیدم فلفل در حریر یا چرخ ریخته در صلع محکم نمایند تا حرارت بیش از بیش حاصل گردد و صوت بسیار
فوت گیرد و آن فلفل بعد از آن حول برائے بیماری چشم نهایت نافع است شغل نرود موجدان هند اگر چه
اقسام است اما بهترین شغل اشتغال است که در خواب و بیداری و بے قصد و بے اختیار از نفس وی همیشه صادر
میگردد آیت قرآن وان من شی الا سبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم اشاره به همین است و آن
را تبسیر و لفظ کرده اند نفس که بالا می رود و هو میگویند و نفس که بیرون می آید هین میگویند یعنی او نیم
و صوفیه مشغولی این دو لفظ هو الحمد و الحمد هو را میدانند که در رفتن نفس هو و بیرون آمدن نفس

و در رفتن المده و بیرون آمدن هو ظاهر میشود بهتر پاسبان نفس همین است که گفته شد و هو انفس پاسبان دار
 اگر در حلقه ملک و دگون ناک توان کرد یک نفس و فرو بریده کردن شیطان و خناس و بر مردان پیش
 پاسبان انفس و تر یک حرف پس از جمله عالم که از جانت نیاید که خداوم اگر تو پاسبان پاسبان انفس و
 سلطان زسانند از ان پاسبان و ذکر او و برد الا المده و فرسخ و دیگر پاسبان انفس که بکمال المده کند و اعتماد
 او این است که ضم با المده را با شباع بخوانند تا از واد متولد شود و در وقت مد نفس المده بدم بگردد و بدست نی دم
 لسان دل باشد و در وقت جذ نفس بهیچ یعنی بدم گویند بهمان ذکر و ذکر پاسبان انفس برابر است که ذکر
 لا اله الا المده باشد یا ذکر المده اگر صوت از خیشوم پیدا شود آن را ریه یعنی گویند و این شورش و سوزش
 بسیار آرد لیکن بدماغ حرارت و خشکی رساند و خیشوم بدماغ بروغن بادام چرب کرده باشد بهتر است این ذکر را
 گریه کمال رسانند که کمال است که شوره و اختیار ذکر دم ذکر باشد اگر شخصی ساده را که هنوز لوح دل او از
 نقوش اذکار و افکار منتقل نگشته باشد پیش روی خود را از بوزانو نشانند و گویند که زرخ را بر سینه نهند و مکر را بطرف
 شکم کج کند و سینه پیش بر آورده بنشینند و چشم بر بند و مرشد احساس نفس بگیرند و وقت فرو بردن او دم پیش
 مرشد دم خود بروم او سرده و وقت بر آوردن او دم خود را در شد دم خود در کش چون باین طریق مشغول شود یکگاه
 نوره از سترش بر آید و ذکر المده هو از زبان وی جاری شود که مردم ازین در حیرت باشند و آن قدر سخت طلب
 آید که از گرمی آن خون از بینی و گوش سترش بر آید و این را ذکر سینه بسینه گویند که در واسطه زبان تعلیم او کند
 اما اگر سترش شاغل باشد خصوصاً بشغل مراقبه که تاحس نفس نمایند تدبیر مرشد را و اثر نماید که او نفس خویش
 در خود ز دیده بود بلکه گاه باشد که اثر بخود می شاغل هجوم بر مرشد نماید که از فکر تدبیر معطلش سازد و سنده ذکر قلب
 جلوس معین نیست بحسب دم بقصور اسم ذات معده را بالا کشد باز بهمان تصور فرو آورد و پیای بدین طریق مواظبت
 نماید سنده ذکر حیران جلوس معین نیست بحسب دم هفت کت پیای از تحت ناف معده را بقصور المده بردن
 هو بالا کشد چون هفتم کت تمام شود دم را به تدبیر بگذارند باز از سر آغاز کنند فائده از عمل روشن خواهد شد
 و ذکر نود و نه ضرب بحسب دم در یابد و زانو بنشینند و دم بیرونی را از راه بینی درون کشیده حبس کنند بعد دم
 را به معده بر آورده المده گویان بر نیلو فرسب کنند تا بجا ضرب باز چهل و نه ضرب را از معده جانب صدر
 کشند ولیکن هر ضرب در اسم ذات را به یک از نود و نه صفات موصوف گردانند پاسبان انفس بحسب دم
 بجز دم مشغول شود و دم سازی کند و دم را با قوت بالا کشد به مغز رساند چون تنگی نفس شود دم را آهسته آهسته
 بگذارد چنانکه احساس آن دم شود و این را تسکین و آرامی خوانند بهتر است که بذكر المده المده با واسطه و ملاحظه
 بحسب دم مشغول ماند چون حرارت دم به مغز رسد می گذارند در وجود آید باز محکم نگردد و چون دم فرو میند و بالینه بام حیره

جمع شود یکے کرد که مجمع البحرین اشارت بدان دارد آن مقام آب حیات است آنگاه روحانی گردد و عالم طیر و سیر
پیش در آید علم لدنی و با علم آسمانی روی نماید و عذر از گردود و با خضر علیه السلام ملاقات شود
صاحب تصوف روزگار گردد و درین کار ترک جماع و تجرید و تفرید شرط است پاس انفس جسم هم سبب بایست
این سه ارکان دارد یکی اسم ذات در مقام حدیث نفس دوم ملاحظه صفات احویات در محل خطر سوم واسطه
در مرکز دل و تمثیل این سه پایه ابرئق کرده اند که بغیر یکے قائم نماند و این معنی رکن است اسما صفات که با اسم
ذات یاد کنند در اصطلاح مشایخ آنرا ملاحظه دارا و خوانند و منظور دل را تصور و واسطه و برزخ گویند و
شرائط این ذکر مشهور هفت اند یکے شد و دیگر مدر سوم تحت و این سه داخلی اند که بی این سه ذکر نبود چه نام تجاربه
و پنجم آفتاب و این دو دند داخلی اند داخل محاربه در شد و تا داخل در ملاحظه است ششم محاسبه هفتم مواظبه و این دو
شرط خارجی اند ملازم است این نیز باید عطلت و غفلت نبود و ذکر بر دوام باشد و نیز این هفت شرائط در ذکرده رکنی
ست مشهور درین کار سهین دانند و بر دایقی فوق شرط ششمی است چنانکه گفت فرد برزخ و ذات و صفات میشود
بدو تحت و فوق بی نایط البان را کل نفس ذوق و شوق به دو و شرط دیگر اند ملازم است این نیز باید تا فائده
تمام حاصل آید و آن تعظیم و حرمت است تعظیم و قار حق تعالی و حرمت رعایت آداب شرع است چنانکه مطابق
و مستقاد و امر و نواهی بوده و به دوام و حضور و استقبال قبله و رعایت آداب دیگر و هر چه اوقات و دو در بودن
از شبهات و بدعات غریز من حی باید که در یک دم ذکر چندان قبض دم کند که تنگی نفس بود و بخود پی پدید آید
و چندان سعی کند که هر روز در روز و هزار دم در شب میر آید لیلا و نهار استغرق شود و فرو اگر یک ذکر گوید
صبح تا شام به رسد کارش بغضل حق با تمام به چون بغضل و کرم حق تعالی توفیق رفیق این ذکر گردد و ذکر دیگر
جان رسد خبر سبحان و ده تا کدام سید را این دولت بود بلکه اسم ذات العبد است و ملاحظه اسما و صفات
اقبات سمیع و بصیر و علیم است و این ترتیب را نزول خوانند باز روح کنه علیم و بصیر و سمیع باز نزول
کنه سمیع و بصیر و علیم نه بار می شود باز هم برین طریق مشغول باشد معنی اسما و صفات بخاطر می آورده باشد
تا ملاحظه حاصل گردد و خیال به ملاحظه کار و در برائے خطر و بندی نظردل دائم بر واسطه دارد که واسطه در نوبت
نیست و در ملاحظه نوبت است و تصور اصلی بزرگ است که تعالی الشیخ القناتی میگوید که از جمله اغیار حق و از خودش
آگاهی نماند و ذکر در ذکر مذکور مجرود و فرو و تجدید حلول نیست تا بودن است و ورنه بکذا ف آدمی حق نشود
طریق سه بایست که العبد بدل گوید و زبان در کام سخت کند تا متحرک نشود و پنجه از تحت ناف آغاز کند تا ذکر تمام
دم نقصان بود و در گذشت تا ملاحظه و واسطه تمام در آید و علی هذا القیاس دوم بار و سوم بار و این نزول است در
هر اسم یک صفت ملاحظه کند و بعضی هر سه اسما صفات در یک اسم ذات ملاحظه کنند و در از کشند و بعضی

اسما و صفات با عرض و نزول در یک اسم ملاحظه کنند و بعضی از اسم ذات واحدی کنند که قبض دم حاصل آید و
 درین قبض دم هر چند اسما که در آید ملاحظه کنند شده و فوق و تحت آنست که ذکر العدد را از فرد و ناف بگیرد
 و بعد با قوت آغاز کند و نکشد یعنی دم را دراز کند و صوت حسن یار کند تا ذکر عبادت باشد بسبب
 قصد و مشقت و ذکر القلب و سوسه نباشد و تمام دم سوسه بالا سینه بگیرد و حبس دم کند تا در یک دم دو ذکر
 یا سه ذکر یا زیاده ازین بود تا حرارت در باطن پیدا آید و حال متولد شود باید که کشش دم هر دم فوق المعتاد
 بود تا موجب منع انتشار هوا گردد و حرارت باطنی ظاهر شود و سوسات باطنه گذاخته گردد زیرا که هوا گرمی
 دارد و به بیرون آمدن هوا گرمی بد سوسات باطنه نمیرسد و عرقی که متصل اند چربی بسیار دارند و بواسطه
 چربی خناس مشوش بدل عروق متعلق میکند و خطرات فاسده و وسوسه باطنه در دل میگزارند چون
 دم بسته گردد و حرارت دم به آن چربی رسد گذار شود و صفائی دل پدید آید خناس مقهور گردد و چون
 کشش دم فوق المعتاد بود قبض و تنگی نفس گردد و خطر بندگی شتاب شود و محویت بروی پدید آید و
 حرارت دم در تمام اندام و اعضا و گوشت و پوست جاری گردد آتش محبت در دل افتد غایت باقی البتة
 کشش دم و خطر بندگی را خلوصه از طعام و شراب شرط است خصوصاً در ابتدا در حال فرد کجا ذکر کند
 در انبان آرزو به بختی نفس میکند یا دراز بدارد و در تحت فائده بسیار و حج می شمارد را اعتبار بے تحت ذکر نقصان
 و در تحت حرج و زیان مباد ان خون بارد و ملاکت آرد هر چند تحت طبع تر و کمر متاصل تر پس از تحت بها ممکن
 چاره نبود اما باید که خود را از حرج دور دارد و نخت در کار آرد الله یعمک حامی وقت سست هیچ زیان
 نرسد و ذکر بمنز جان برسد و خبر سبحان بده انشاء الله تعالی فرد جان باز که وصل او بر سنان میهند
 شیر از قدح شرع بمستان نهند و بدانکه ذکر پاس انفاس درین ذکر حاصل است اگر همه اوقات انفاک
 را بذا مشغول دارد و خطر غیور دل نیارد نظم پس بان دل شود اندر کل جال و تانیا بد هیچ زد و آنجا بحال
 هر خیال غیر حق را زد و دان و این ریاضت سالکان را فرض دان و هر یک نفس کسیه و از عمر گوشت
 کان را خلیج ملک و عالم بود بها و پسند کین خزینه دمی را بجان باد و آنچه روی بجا که تپی دست بینفا
 و کفر نفی و اثبات جلسه از مرشد فهمیده ذکر کنند لا تمجدوا الله لا یخلوب الا الله لا تمقصوا الا الله
 لا تحبوب الا الله لا تمجدوا الا الله این را تا دو صد مرتبه و یکدم و وقت صبح بکنده یا به قلوبه
 فرد بر رخ ذات و صفات و شد و تحت فوق و میناید عاشقان را کل نفس ذوق شوق و شغال
 قادر به عالمه سمیع صفات الله سمیع الله متکلم الله تعبر الله قدر الله مرید الله موجود الله علیم شغل الله
 الله مد مشرب قلندریه دیگر چهره شاش به معبود اس اشارتها باشد تا به اسم ذات را در دل خود تکرار کند از



عالم کثرت بر عالم وحدت رسد این است **العدد الف** اشاره کی است **لام** اشاره نفی است غیر هو اشاره است
 یعنی هسم ذات العلم القطعه همین اشارت است **العدد ا** از زیر ناف باند بالا کشد بام الدماغ رسانیده در عین
 بر رخ نگاهد و این اراده بگوید کان **العدد و** لم یکن معششی و باز هورا بدم زیر ناف رساند انحضرت
 فی ذریت الکائنات بذات وصفات در هم دم براقه بچنین گفته باشند **و** ذکر قلند ریه در یاد جلالت کور
 نگاه دارد و پانسن میان دوزانو و یاحسین بر ناف و یا علی بر کتف چپ و یا محمد بخود گویند ضرب کند
 باز از سر گیرد و بعضی شاخ مجر و یا محمد گویند بدین طریق یا بطرف آسمان و محمد بر سینه و در سلسله قلند ریه یکدم
العدد ه هو حق می گفته باشد بلکه شغل باطنی بر انواع است بعضی صورت خود را آئینه دیده بر آن صورت نظر
 نگه دارند بعضی بر صورت مغویه روحیه نظر دارند بعضی بر آئینه رو می مرشد و اما نظر دارند بعضی بر نقش
العدد ز نظر نگه دارند بعضی ذات **العدد بر** ان خیال در نه گنجد و خیال دارند **عبد رب** ک کناک ترا
 حق تعالی را برین خیال محور ساخته بعضی بر حقیقت جامع خود نظر دارند و بعضی بر حقیقت جامع عالم و بعضی
 بر حقیقت جامع الهیه و بعضی بر یک فردی از افراد انسانی و بعضی اتمام عالم را فوری محس تصور کنند تا بر آورده
 فحصل چهارم در ذکر ذات کلمه **العدد ج** س دم هسم و **العدد ج** را باید خواه با قصر محارب به صغیر و کبیر ذکر ذات
 کلمه **العدد ست** د این کلمه را هم در سلسله قادریه مثل کلمه لا اله الا **العدد ا** از یک ضرب تا دوازده ضرب که ذکر میکنند
 آنرا ذکر حضور می گویند و آسان ترین ضربها از رو می فهم و عمل آنکه کلمه **العدد ا** را ستا و چپا و پیش طرف آسمان
 و جانب **ول** و پنج ضرب ست برند و خود را همون دانند زیرا که غیر را اصلا وجود نه و وجود حق سبحانه تعالی را انتباه
 تا در مظهره متدید گردد و طریق ذکر آنست که لا اله الا **العدد ا** را از پیش ابتدا کند و الا **العدد ا** بر دل ضرب کند طریق هسم
العدد ا **العدد ا** را بکنند این است که یکبار اسم **العدد و** طرف راست بگوید و دوم طرف چپ و ششم بر دل زند طریق ذکر
العدد ه می بداند که جانب کتف راست رو آورده **العدد و** بجانب چپ هوسرنگون کرده بر دل هی زند پیایه
 برین سند عمل نباید فائده خواهد شد فاصه عمل حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر **العدد ج** را خواه با قصر
 بملاحظه انت **الهاومی** و انت **الباقی** با قوت تصور گوید دیگر ذکر **العدد ب** تصور **العدد متی** **العدد ح** آفری
العدد ناظری گوید و این ذکر شیخ هبیل بن عبدالستری است و دیگر از شیخ عبدالقادر جیلانی است که **العدد**
حاضری **العدد ناظری** **العدد شاهی** **العدد سی** طالب را باید که همیشه بگوید گاهی در دل بگزارد و گاهی
 بزبان می آورده باشد و مراتبه **العدد حاضری** **العدد ناظری** **العدد شاهی** **العدد سی** در سلسله قانیه مقرر است
 و در سلسله عالییه چشتیه این الفاظ را کفری در اشغال و اربعینات و سجدهات با خضوع و خشوع بر زبان
 دارند و باشند و حضور این معنی و اما در دل خود میدارند درین ذکر فتح بسیار و کمالات بیشمار است و دیگر

فصل چهارم در ذکر ذات کلمه **العدد ج** س دم هسم و **العدد ج** را باید خواه با قصر محارب به صغیر و کبیر ذکر ذات کلمه **العدد ست** د این کلمه را هم در سلسله قادریه مثل کلمه لا اله الا **العدد ا** از یک ضرب تا دوازده ضرب که ذکر میکنند آنرا ذکر حضور می گویند و آسان ترین ضربها از رو می فهم و عمل آنکه کلمه **العدد ا** را ستا و چپا و پیش طرف آسمان و جانب **ول** و پنج ضرب ست برند و خود را همون دانند زیرا که غیر را اصلا وجود نه و وجود حق سبحانه تعالی را انتباه تا در مظهره متدید گردد و طریق ذکر آنست که لا اله الا **العدد ا** را از پیش ابتدا کند و الا **العدد ا** بر دل ضرب کند طریق هسم **العدد ا** **العدد ا** را بکنند این است که یکبار اسم **العدد و** طرف راست بگوید و دوم طرف چپ و ششم بر دل زند طریق ذکر **العدد ه** می بداند که جانب کتف راست رو آورده **العدد و** بجانب چپ هوسرنگون کرده بر دل هی زند پیایه برین سند عمل نباید فائده خواهد شد فاصه عمل حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر **العدد ج** را خواه با قصر بملاحظه انت **الهاومی** و انت **الباقی** با قوت تصور گوید دیگر ذکر **العدد ب** تصور **العدد متی** **العدد ح** آفری **العدد ناظری** گوید و این ذکر شیخ هبیل بن عبدالستری است و دیگر از شیخ عبدالقادر جیلانی است که **العدد حاضری** **العدد ناظری** **العدد شاهی** **العدد سی** طالب را باید که همیشه بگوید گاهی در دل بگزارد و گاهی بزبان می آورده باشد و مراتبه **العدد حاضری** **العدد ناظری** **العدد شاهی** **العدد سی** در سلسله قانیه مقرر است و در سلسله عالییه چشتیه این الفاظ را کفری در اشغال و اربعینات و سجدهات با خضوع و خشوع بر زبان دارند و باشند و حضور این معنی و اما در دل خود میدارند درین ذکر فتح بسیار و کمالات بیشمار است و دیگر

ذکر آمد تو می بینی و تو میدانی و تو میخوانی سند ذکر آمد حق تولی طرفه راست دوزانو بنشیند آمد گویان بعد
 را بالا کشیده و حق گویان ضرب کرده تولی گویان دم آهسته آهسته بلند کند باز از سر گیرد و دست ذکر ضعیف یا بد
 جلسه مذکور نگاه دارد و هر دو دست بر دوزانو نهند سدر را برابر ناف آورده آمد گویان دم بعد بالا کشیده و
 حق گویان بر معده ضرب کند و همورا بام الدغ رسانیده باز ضرب در پیش و ضرب بر ناف با شش دست
 خم خورده و ضرب در میان دوزانو و ضرب بر زانو راست و ضرب بر پهلو چپ و ضرب بران راست
 و ضرب بر سر زانو چپ و ضرب بر پهلو راست و ضرب بران چپ و سه ضرب پای چپ و گویان در خود کند
 باز از سر آغاز کند فائده این بار تحمل روشن خواهد شد و دیگر ذکر همو بملاحظه هو الحی القیوم هو السمیع و
 هو البصیر و هو العظیم منقول شود و دیگر انت انت انت به ملاحظه انت الهادی و انت
 الباقی و انت الکافی یا ملاحظه انت المحبوس و انت المطلوبی و انت المقصودی
 و انت المحبوبی و به ملاحظه انت الرحیم انت الکریم انت الدائم انت التامم انت
 الحاضر انت الناظر انت الشاهد بدانکه مذکور از انواع ذکر دایم حضور تمام این است باید که
 دایم خود را ذکر دارد که بهر ذکر که باشد و ذکر بدید از گفتار و اظهار و در باشد که کار کن کار بکار از
 گفتار به اندرین راه کار دارد که در مشرب شطار اسم ذات بزبان یا بدل گوید و ملاحظه اسماء
 و صفات یعنی سمیع و بصیر و عظیم در خیال وارد و بر نسخ شیخ پیش نظر گیرد و دست و پا نشکند و از زیر ناف
 آغاز کند و به تارک رساند و در یک دم و یک بار در محاربه صغیره و در یک دم ضد بار در محاربه کبیره و چون درین
 صفات استقرار یافت صفات دیگر گوید و عروج و نزول مراعات نماید و محاربه کبیره دم گرفته بهشت تمام با ملاحظه
 و واسطه ذکر گوید تا بخودی و بهیوشی آرد و آنچه بجز سنگ بسیار و به بیداری بسیار حاصل میشود باین راز که
 حاصل شود محاربه صغیر اینست که طالب دهن بسته و دم گرفته اسم ذات المد بدل بر عایت و واسطه
 و ملاحظه و شد و بدو تحت و فوق و صفت حسن گوید و چنان کوشد که چهل ذکر در یک دم برسد چون در
 یک دم از چهل ذکر زیاده شود آن را محاربه کبیر گویند و چنان کوشد که در هر دس اذکار زیاده شوند تا صد
 ذکر و ویست ذکر در یک دم حاصل کند چوبه دو ویست ذکر در یک دم با رعایت ملاحظه و واسطه و شد
 و بدو تحت و فوق رسد مقام محویت پیش آید و استغراق روست نماید و سلطان ذکر در آید ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۴

فصل پنجم در ذکر آمد حاضری و غیبه - آمد حاضری - آمد ناظری - آمد شاهی - آمد سمیع
 باید که جلسه مذکور معهود با فکر و تصور نگاه دارد و دم را حبس کرده در حرکت لب پیشغل مذکور مشغول باشد

فصل پنجم در ذکر آمد حاضری و غیبه

سند او این است که برخیز و سوسه عرش روئے کند و گوید انت فوقی و جانب طبقات ارض نگر و و نشیند و
گوید انت تحتی و بگرداند روئے سوسه پیش و گوید انت امانی باز بگرداند سر بجانب پس گوید انت خلفی و بخیز
و دست راست و دست چپ و ضرب بزند بر دل و گوید انت فی و برخیز و و بگرد و گوید انا مع الجهات فیک
اینا تلو اقم وجه الله فترها ذکر تجلی انا نیت الی انا الله لا اله الا الله بعد نماز تهجد بگوید صد بار سناش این است که
سر بردارد بجانب آسمان و بگوید الی انا الله و بگرداند سر خود بجانب یازوئے راست خود و بگوید لا اله الا الله و دست
ضرب بر فضاے دل بزند بگوید انا و بعضی این ذکر را بدین طریق کنند که الی انا الله سر بردل لا اله بجانب
آسمان باز آبر دل ضرب کنند نوع دیگر آن اطرف دل انت طرف آسمان باز آن اطرف دل گوید و در
همه این اذکار خسته تصور معانی و تصور برزخ شرط است

فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر قال مولانا سعد الدین الکاشغری ان طریق تعلیم الذکر ان ینکر ان الشیخ
فی قلبه اء لا اله الا الله محمد رسول الله و یشبه لم یدان یخبر قلبه فی مقابلة قلب الشیخ و یغیض عینه و یطیق الغم
والسن بالسن مع السن و یلصق اللسان بعرض الفم یحبس النفس و ینکر بالقلب لا اله الا الله باللسان بالتعلیم و القوة
بموا فقة الشیخ و فی ذکر آن حبس یراعی عدد التمررة او ثلث مراتب حتی ینظم اثر حلاوة الذکر فی القلب قال
سیدنا مولانا الذکر طرد الغفلة فان حصل کف فی صحبة الشیخ حصل خلاصة الذکر و زبدته وان لم یحصل فی صحبة
فاذکر الله بالطریق المذكور لکن لا یلتحق نفسک فوق الطاقته ینبغی ان یحون متوجها فی اشارة الذکر الی القلب
الصنوبری الشکل حتی لا یحی الخواطر من الدنیا و الآخرة کن ذاکر بهذا الطریق ان بتندی بکلمة لا من تحت
السرة فارفع الی الدماغ بکلمة الرحمن الدماغ الی الکف الا یمن و یضرب الله مع الحركة علی القلب الصنوبری
الشکل حتی یصل حرارتها الی الاعضاء کلها بالنفی نفی وجود جمیع المحدثات و ثقلها فانیا و بالاثبات یثبت وجود الحق
بنظر البقار و المقصود به ذاکر بهذا الطریق مع ملاحظة معنی المذكور و لا تفرق الذکر و محامن الاوقات حتی یثبت اثر
و ینتقل الذکر فی القلب ان مولانا سعد الدین الکاشغری صحبه الشیخ سراج الدین البرسی فی بلیات الاحال فلفظ ذکر
الکلمة الطیبة و هو مذکور فی رسالته بهذا اللفظ یدر اس الف لا من تحت السرة و کرسی کلمة لا علی صدره محاذی الله
الا یمن و راس الثانی من الف لا یحی القلب الصنوبری و کلمة الیه یصل بکبری لا محاذی الله الا یمن و الا الله
محمد رسول الله بکلمة الصنوبری یحفظ الکلمة الطیبة بهذا الشکل و الکيفية و یحون مشغولا علی الدوام رشح طلب
منه شخص تعلیم الذکر فقال یند طلب واحد الذکر من شیخنا مولانا سعد الدین رجه الله تعالی موضع یده علی جنبه الیمنی
و اشارة الی القلب الصنوبری یعنی کمن مشغولا به فهذا هو الشغل یعنی الزام الوقوف علی و قال له یاخویر الزم
صحبة اولیاء الله فمن صحبته تم حسیل القلب و ان ترد ان یظهر الی الله فیکمل ما لک من متوجها الی الله قل فی کلمة

فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر

لا اله الا الله قال بعض الاكابر في ذكر العوام والصد ذكر الخاص وهو ذكر الخاص قال ذكر الله لا اله الا الله وذكر الخ
الخاص لانه لا نهاية بتجليات الله تعالى ولا تصور الفكر فيها فنفى كل ان ينفي صفته وثبت صفته فائدة الابدان
لا يخلو من نفى واثبات فافضة الذكر ليقول يا ويرحمي راسه الى خضبه ويرفع راسه على نهله ويقول هو سميع بصير
عليم حكيم حي قدير مرید حاضر وناظر وشارع شهيد عند تمام اعتداد الله ويكون بجعل رجل يمشي على الشمال ويكون
بعد صلوة الصبح وعدد ذلك تسعين مرة فافضة في كل يوم وينظر العجائب والغرائب ويؤثر اثر عظيم وله
المصلحة بعد الكلمة الطيبة الهی انت مقصودي ورضائك مطلوبي لان بهذه الكلمات تنفي الخواطر كلها من الخير
والشر فيكون الذكر خالصا بوجه الله تعالى ۛ

فصل ستم در ذکر نفی واثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لا الهوتی - بدانکه ذکر نفی واثبات همین
لا اله الا الله است که نفی غیر حق واثبات الصد روی است و ذکر اثبات ذکر الا الله است و ذکر ذات
ذکر اسم الله است یعنی طالب برای التشریح دل گاهی در صحار و دنها و آخجا که هیچ غل و غش نباشد
و گذر کس آخجا نبود و آواز کس مسموع نشود و مرغ بنشیند اگر چه مرغ نشستن باعتبار شهرت بدعت است
لیکن برائے بعضی فوائد باطنیه در ذکر رخصت داده اند از جناب نبوت صلی الله علیه وسلم ثبوت رید
است و حضرت عمر رضی الله عنه نیز مرغ نشسته اند و مسجد المقصود و در تریج پشت راست دار و تاخم نخورد
و سرد و چشم به بند و دست بر دوزن و نهد و باز انگشت پائے راست و دوم انگشت که متصل آنت رگ
کیاس جانب چپ محکم گیر و کیاس گے مربوط به باطن قلب است چون قوت در آن رسد و در باطن حرارت
پیدا آید و حرارت باطن موجب تصفیه قلب است بعده با است و یک زبان مشغول ذکر جبر و خفیه گردد و با آنچه
ذوق دست دهد و التشریح یا بد و بزرگان چشت برائے جواز ذکر جبر از آیات و احادیث دلائل آورده اند
پس بیشک و شبیه آواز بلند در ذکر نفی واثبات مشغول گردد و سال من الخواجه المحمود قدس سره بنیت
بأشارة مولانا خمس الدین الائمة الحلواني فی المجلس بحضور جماعة من العلماء و غیر هم با می بنیت ذکر الجبر فاجاب
حتى يقوم النائم و يتبہ الغافل و يتوجه الى الله ويستقيم على الشريعة والطريقة و يرجع الى التوبة التي هي مشايخ
الخيرات و آية السادات و فی الحديث ان فی ذکر الجبر عشرة فوائد صغار القلوب و تنبيه الغافلين و محاربة
باعدار الله تعالى و اظهار الدين و نفی الخواطر الشيطانية و النفسانية و التوجه الى الله تعالى و انقطاع عن غیره
و به یمنع الجذب منه و بمن الله الى فقال له مولانا حافظ الدین بنیک محیة و يجوز لك ذکر الجبر بهتر است که جبر
بجبر تنگ و تاریک که قیام و قنود و ظلمیدن در و سستغذرن بود و آواز کس آخجا مسموع نشود و خوف
و مزاحمت نباشد و ذکر لا اله الا الله مشغول گردد و واسطه مرشد و ملاحظه معنی ترک نبرد معنی لا اله الا الله

فصل ستم در ذکر نفی واثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لا الهوتی

لا عبود الا العبد را بتدار تصور کند واسطه را لا مقصود الا العبد و آخر لا موجود الا العبد ملاحظه کند و در سلسله ما
 بهین ذکر چه میسر شود و ندکه اول ذکر لا اله الا العبد محمد رسول العبد باسم العبد الرحمن الرحیم سه کثرت تکرار کند
 یعنی لا اله الا انما بکند سر از تحت ناف با کتف راست برود و آنجا خیال کند که غیر حق را پس پشت انداخته
 بعد برای اثبات حق ضرب الا العبد بر دل زند که در زیر سینه چپ واقع است بعد لا اله الا العبد تادو
 صد بار گوید میان گاه گاه سه محمد رسول العبد هم گوید در مرتبه دهم یا هشتم کلمه تمام مرتب گرداند بعد
 قدر سه بنشیند بانتظار واردات باز سه بار بسم العبد الرحمن الرحیم لا اله الا العبد محمد رسول العبد چنانکه
 در آغاز گفته بود کیفیت ذکر اثبات ضرب که الا العبد است بر دل ضرب کند عددش چهار صد بار است و خطه
 تویی تویی درین وقت بجای آورد باز قدر سه مراقب بنشیند باز سر بر آورده سه کثرت تمام کلمه باسم العبد
 الرحمن الرحیم گفته ذکر دو ضربی اسم ذات العبد العبد شروع کند ضرب اول که بر دل زند که طرف چپ
 است و ضرب ثانی بر جگر که طرف راست است و ملاحظه انت الهادی و انت الباقی و انت الحاضرات
 الناظر تصور را بطه واسطه لازم داند چون دوازده صد ذکر بجای آورد ساعتی مراقبه بنشیند بتصور آنکه در باطن
 چه علم و معرفت وارد شود بعد سر بر آورده سه کثرت تمام کلمه باسم العبد الرحمن الرحیم خواند ذکر
 یک ضربی العبد العبد تا صد مرتبه بر دل زند و اگر خاطر اشراج یا بد هر قدری که تواند ذکر یک ضربی
 بر دل زده باشد که فوائد یک ضربی بسیار است که جوشی و خروشی عجب دارد و این طرز معمول است و اکثر
 اوقات در حالت ابتدائی در بیان ذکر تا سوتی و غیره بر چهار نوع است ذکر تا سوتی لا اله الا العبد
 مجموع کلمه ذکر ملکوتی چون الا العبد و ذکر جبروتی چون العبد و ذکر لا الهوتی چون هو هو هو این ذکر
 استیلاست که حق بر ذکر مستولی شود نه ذکر ماندند و اگر همین مذکور ماند و بعضی میگویند که ذکر زبان تا سوتی
 و ذکر دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر لایهوتی گویند طریق ذکر یک حلقی تا ده حلقی در سلسله تا در سینه هست
 فصل ششم در بیان ذکر یک ضربی تا دوازده ضربی - بیان ذکر یک ضربی تا دوازده ضربی جلسه معهود نگاه
 دارد و لا را از در میان بر آورد الا را بر کتف راست ضرب کند و الا العبد را بطرف چپ ضرب باین طریق
 انصرام رساند باز از سر گیرد و نوح دیگر سمند ذکر یک ضربی به نفی و اثبات و ریای باید که مربع بنشیند و بند
 کیاس چپ را بر انگشت پانچ راست محکم گیرد و هر دو دست را بر دوزانوهند انگشتان دست را کشاده
 دارد و تا نقش لفظ العبد پیدا آید بعد سر را برده از آنجا لا اله گویان سر را بر زانو راست گزرا نیده
 بکتف راست رساند و الا العبد گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند اما باید که بر صین نفی بر زانوی چپ نشاند
 به نفی خطر شیطانی و بر است به نفسانی و کتف به ملکی کند و به اثبات ثبوت خطر روحانی بر دل که تعلق با خدا دارد

فصل ششم در بیان ذکر یک ضربی تا دوازده ضربی

تا دین نفی یکی ازین الفاظ کلی که هر سطره را شامل است چنانچه لا معبود الا الله مطلوب لا مقصود الا محبوب
 لا موجود و ملاحظه دارد و در حین اثبات ثابت کند صفات مذکورات ذات حق تعالی را چون ده بار یا دوازده
 بار بگوید محمد رسول الله یکبار در دل گزارند و بعضی مشایخ فرموده اند که در حین لا اله الا الله
 در راستا حضرت رسالت را تصور کنند و در چپ سرش و در دل حق تعالی را دانند باید که اصابع دست
 پاراموافی زبان سازد و باست و یک زبان ذکر باشد یعنی در وقت نفی انگشتبائی دست و پارا بر دارد
 و بر وقت اثبات ضرب کند زیرا که اصابع رؤس اعضا اند و ظهور خضوع رؤس است بر خشوع مصوت
 جمیع اعضا کما ان الروس والعنبر منور بذكر اللسان والقلب فذلك يكون لون منورين بذكرهما و سنده
 اصابع در همه اذکار چهار مرتبه دارد و باید که همیشه بگوید لا اله الا الله مشغول باشد کما قال علیه السلام
 و افضل الذکر لا اله الا الله چه در خفتن چه در شستن چه در استادن و چه در رفتن و السلام سند ذکر
 یک ضربی مجرد جمله مذکور در همه انواع اثبات نگاه دارد و پیایه الا الله بزانوسه چپ ضرب کند و هر یک از
 ظاهر زبان الا الله گوید در باطن بفرمان کلمات خمس که نفی و اثبات گفته شده حاضر باشد و این فکر
 در همه اذکار ملکوتی نگاه دارد و سند ذکر یک ضربی با کشش و کوب ضربی الا الله گویان بزانوسه چپ
 و کوبی در خود و در سند ذکر یک ضربی مجرد شدت جمله مذکور در هر نوعی ازین انواع نگاه دارد و سمر را
 بکف راست بلند کرده بر پستان چپ الله گویان چنان ضرب کند که پیله بکوبد چپ خم شود و هر بار که
 ضرب کند اسم ذات را به یک از امهات سبع متصف سازد و به نظاره خلق آدم علی صورة الرحمن ناظر
 باشد و این تصور در همه اذکار جبروتی و غیره نگاه دارد و باز از سر گیرد قائده این را عمل روشن خواهد شد
 سند ذکر یک ضربی بقبض دم و دوست را بران داشته الله گویان معده را به سختی بالا کشیده سوز
 کمر بلند کرده در زیر ناف الله گویان ضرب کند باز از سر آغاز کند فائده این ذکر از کسب روشن خواهد شد
 سند ذکر یک ضربی الله گویان از تحت ناف معده را بالا کشیده همو گویان در خود ضرب کند باز از سر
 گیرد از عمل روشن خواهد شد و وضربی بدو کوب چون سالک خواهد که وضربی بدو کوب اختیار نماید
 باید که جمله مذکور نگاه دارد و یک ضرب بزانوسه چپ دهد و یک ضرب نیم کج شده بر آرنج چپ کند و جا
 الا الله گوید باز بجله برآمده دو کوب بحس دم الا الله گویان در خود زنده سر بر آرنج تائمی بدن در آرد
 بتائی صد بار از سر گیرد نوع دیگر وضربی و ادم یک ضربش لا اله بر کف یمن ضرب و دم الا الله
 بر فضا ئی دل باید که محمد رسول الله سوم بار یا پنجم بار یا هفتم بار یا نهم بار بگوید و برای بساطت این
 ذکر هست و چهار ضربی تفرقه درین کم است و باید که کلام الله را از الا الله بسیار گوید و همچنان

الا العده المجموعه لا اله الا العده فانه بیش است از عمل روشن خواهد شد سند ذکره وضربی بدو کوب سر را
 بر آرنج چپ سر در زمین رسانیده الا العده گویان ضرب دهد و کوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سر را
 بنزدیک زمین رسانیده الا العده گویان دهد و کوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سر را به نزدیک زمین رسانیده
 الا العده گویان دهد و کوبی در خود باز ضربی بر آرنج راست سر را به نزدیک زمین رسانیده الا العده گویان
 دهد و کوبے در خود پیاپی بدین طریق عمل نماید طریق ذکره سه وضربی بر سه کوب دریا بدو در جلسه معهود
 نگاهدارد و ضربے برانوسے چپ و ضربے برانوسے راست و ضرب در میان دوزانو الا العده گویان کند
 باز از آنجا بطریق حله بر آید سه کوب بحس دم الا العده گویان در خود زند باز از سر آغاز کند بسند ذکره
 سه وضربی سه کوب ضرب برانوسے چپ و کوبے در خود دو ضربے برانوسے راست و کوبے در خود وضربی
 میان دوزانو دو کوبے در خود الا العده گویان دهد سند ذکره سه وضربی بر سه کوب بحس دم ضربے بر آرنج
 چپ و کوبے در خود وضربی بر آرنج راست و کوبے در خود وضربی زیر ناف و کوبے در خود العده گویان
 کند بعده بحس دم معده بالا کشیده باز از سر آغاز کند ذکره چهار وضربی دریا بدو در جلسه معهود در نگاه دارد
 وضربی برانوسے چپ و ضربے برانوسے راست و ضربے در میان دوزانو وضربی در زیر ناف الا العده
 گویان زند باید که سختی را بگذارد اول ضرب بدو لا اله الا العده کند دیگر ضرب های الا العده پیاپی
 گوید فانه از عمل روشن خواهد شد سند ذکره چهار وضربی به یک قبض دم را از تحت ناف بالا کشیده ضربے
 برانوسی چپ وضربی برانوسی راست وضربی میان دوزانو وضربی در خود العده گویان دهد باز از سر گیرد
 سند ذکره دو حلقی چهار وضربی حلقه اول سر را از کتفین از کتف راست بگرداند و حلقه دوم سر را
 به میان گردانیده ضربے برانوسے راست و ضربے برانوسے چپ و ضربے در میان دوزانو ضربے در خود
 الا العده گویان دهد سند ذکره چهار حلقی و چهار وضربی و حلقه اول را میان کتفین از کتف راست بگرداند
 و حلقه دیگر را میان گردانیده ضربے برانوسے راست و ضربے برانوسے چپ و ضربے در میان دوزانو وضربی
 در خود الا العده گویان صد بار باز از سر گیرد فانه این عمل روشن خواهد شد چون نفی و اثبات چهار وضربی
 آغاز نماید در استنایم علیه الصلوٰه والسلام را تصور و در چپا پی خود را تصور کند و نزد یحییٰ پیش روی مابین
 طرفین تصور حضرت وجود مطلق کند نوع دیگر چهار وضربی دریا بدو در جلسه معهود نگاهدارد و لا را از میان دوزانو
 بر آرد له را تا بر کتف راست ضرب کند باز را بر کتف چپ ضرب کند باز الا العده را در میان خود ضرب کند
 باز هو را بطرف پشت خم خورده ضرب کند باین طریق تمام کلمه لا اله الا العده را به چهار جا انظم رساند نوع دیگر
 چهار وضربی در نفی و اثبات اینست که کلمه لا اله از جانب چپا کشد و به جانب راستا رساند و درازان قدر کند که

ضربات ثلث در یک دم و نمایند و بگوید **الا العد ضرب چهارم** بر دل نهاده مرتبه کند و ضربات ثلث در کلمه **لا اله الا العد** اشاره بر نفی سده خطر شیطانی و نفسانی و ملک و ضرب چهارم در کلمه **الا العد** اشارت است بر اثبات خطر رحمانی ضرب اول بزائوے چپ اشاره بر نفی خطر شیطانی که مقروض طرب چپ است ضرب دوم زائوے راست اشاره بر نفی خطر نفسانی همواره میان نفس و شیطان مقابله است ضرب سوم بر دوش راست اشاره بر نفی خطر ملک است که دوش راست محل فرشته کاتب خیر است و ضرب چهارم در فتنه **لا اله الا العد** اشاره است بر اثبات ذات حق تعالی چون نفی خطرات علویه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضور و جھیت است فوج و دیگر چهار ضربی آنست که مستقبل قبله نشیند و مصحف پیش روی خود دارد و یا قبر بزرگه ضرب اول بر چپا و ضرب دوم بر راستا و ضرب سوم بر مصحف و ضرب چهارم بر دل زند مستغرق ذکر گردد و کشف معانی قرآن و حال اهل قبور گردد و اما ملاحظات بر پنج پیرو غیره نگاها دارد که ناله آن فائده ندارد و طریق ذکر پنج ضربی در یابد جلسه معهود نگاها دارد از کتب چپ **لا اله الا العد** آغاز کند بکتف راست افرازم رساند متصل الیه بر استخوان کتف راست داشته یک ضرب **الا العد** کوب دهد باز سر را بجانب پشت گردانیده بر کتف چپ آورده یک ضرب همان طریق دهد باز سر را پس نیم پشت آورده یک ضرب دهد و در بعضی نسخ بدین طریق نوشته اند باز ضرب زیر سر نخ دهد باز از هر دو کتف برابر دوش آورده یک ضرب در خود دهد باز دوزانو شده مقدار سه هر دو سرین از زمین بر آورده ضرب پنجم با تمام رساند و سه قبض دم شرط است باز از سر آغاز کند ثمره بیش است از عمل روشن خواهد شد طریق ذکر شش ضربی در یابد جلسه معهود نگاها دارد **لا اله الا العد** را از آرنج چپ آغاز کند بکتف راست افرازم رساند از آنجا که رو پشت گردانیده و سر را به زائوے چپ دراز کرده بدی رقیق **الا العد** گویان ضرب و همچنین یک ضرب بر بازو راست ضرب در میان دوزانو باز از آنجا بطریق جمله بر آمده سه ضرب در خود **الا العد** گویان دهد بدی رقیق آواز بر آمدن ندید و درین ذکر رعایت دم رقیق واجب است باز از سر آغاز کند فوج و دیگر ذکر شش ضربی آنست که هر ضربی در هر جبهه زند **سند** ذکر هفت ضربی در یابد جلسه معهود نگاها دارد و جسد را بسیار حرکت ندید سر را بر زمین گردانیده **لا اله الا العد** گویان ضربی بجانب آسمان سر بر آورده و ضربی بجانب زمین برنگان کرده و ضربی بجانب زمین و ضربی بجانب سر و ضربی پیش رو آورده و ضربی بجانب پشت خم خورده **لا اله الا العد** گویان دهد باز سر بر آورده بدم رقیق ضربی در خود دهد باز از سر آغاز کند فائده این عمل روشن خواهد شد ذکر هشت ضربی در یابد جلسه معهود نگاها دارد و ضربی بزائوے چپ و ضربی بزائوے راست و ضربی بر دوش راست و ضربی بر آرنج چپ و ضربی بر آرنج راست و ضربی برابر ناف باز ضربی بر دوش

مقداری از زمین برداشته و ضربی دم چس کرده در خود الا بعد گویان و د باز از سر گیر و د ثمره این بیست
طریق ذکر و از ده ضربی در یاد بلیسه معهود نگاه دارد لا اله الا الله باز و بیست چپ آغاز کند تا بکشف است
انصارم رساند از اینجا ضربی بزانوی چپ و ضربی بزانوی راست و ضربی در میان دوزانو و ضربی در خود
باز ضربی در آنج چپ و ضربی بر آنج راست و ضربی برابر ناف و ضربی در خود باز ضربی به بازوی چپ
و ضربی به بازوی راست و ضربی بر صدر و ضربی دوزانو شده و مقداری هر دو سبب از زمین برداشته
الا بعد گویان و د باز از سر گیر و فائده این ذکر از عمل روشن خواهد شد لهذا مرشد کامل لفظی کلی تلقین فرماید
که موجب نفی خطرات یکبارگی گردد مثلاً در لا اله الا معبود و لا مقصود و لا موجود و لا محظوظ و لا مقصود است
و حدت همین لا موجود است که مقصود کلی و مطلوب اصلی است و در کلمه لا اله مقصود اثبات ملاحظه کند مثل جز
ذات پاک حق تعالی و ملاحظه فوت نکند که مقصود نفی غیر حق در ملاحظه است و مرشد عجمی به عبارت یاری می دهد
و غیره در آنچه فهمیده بدان رسد اگر تلقین فرماید روا باشد و ذکر دو ضربی و ادم بیشتر گوید چنانکه مستغرق
و کر شود که چار ضربی نیز نوعی از تفرقه است و دو ضربی آنست که یک ضرب لا اله و دوم ضرب لا اله بعد میاید
کلمه رسول الله بعد شوم بار یا چهارم بار یا پنجم بار یا دهم بار بگوید تا ذکر کلمه طیب درست گردد
و قال النبی صلی الله علیه وسلم لكل شیء صفة و صفاته القلب ذکر الله تعالی فرو تا بجاروب از روی
راه ۴ نرسی در سرای الا الله سند ذکر لا یتناهی جلسه و دو نفی و اثبات بسند مذکور نگاه دارد و ضربی
بزانوی چپ بجانب زمین بگرایسته و ضربی در خود بجانب آسمان دیده کند همچنان ضرب کنان از زانو
چپ بزانو راست و کتف راست صدر و کتف چپ گزشته بزانوی راست سینه ضرب پیاپی و د
باز از اینجا ضرب عود کند باز بزانو چپ سینه سینه ضرب پیاپی و د باز از اینجا ضرب میان و زانو
شده و بر ناف گزشته تا بعد رسد بده نو و نه ضرب چشم بسته بملاحظه بود و نه اسرار در خود و د سند ذکر
هزار ضربی در یاد بلفظ الله یک جلسه در یاد الله بصفت احمد موصوف کرده بزانوی چپ و بصفت احمد
موصوف کرده در خود ضرب کند تا پانصد بار عکس این بزانوی راست تا پانصد ضرب باز از سر آغاز کند
سند ذکر آره دوزانو بنشیند و هر دو دست را بر دوزانو نهاده و گویان بر ناف ضرب کند و بی گویان
دم را از تحت ناف بده و شد بجانب صدر کشد باید که همچنان صورت و کشش بر تخته دل راند چنانکه آره
بر چوب میرانند تا بجای پاهای تهی یا تهی یا لا اله الا الله که مختصر وی ماهی است یا الله یا
الله گوید سند ذکر مدور اسحاق در یاد که جلسه مذکور نگاه دارد و سر را از کتف چپ لا اله گویان به کتف
راست آورده و آنجا گردانیده بر احوال چپ الا بعد گویان ضرب کند پیاپی درین سند مواظبت نماید

سند ذکر آورد و بر بدجله مذکور نگاه دارد و بجانب کتف چپ رو آورده و گوید و بجانب کتف راست
 ہو گوید باز سرنگون کرده در خود حی گویان ضرب کند که مختصر لا اله الا الله هو محمد رسول الله
 یا بجائے حی ہی گوید سند ذکر ادبات زانو سے چپ بطریق جلسہ دوزانو پدارد و زانوئی راست بطریق
 جلسہ دوزانو پدارد زانو سے راست بطریق مربع لیکن کف پای راست بر بند کیاس زانوئی چپ بستھی پیوستہ و از
 لا اله گویان از مکان خود همچون آهو جبهه والا المد گویان بمکان دیگر افتد اما باید که در وقت ذکر معده
 خالی باشد ذکر ثلاثی مجروح جلسہ مذکور نگاه دارد و لا را از میان ناف بحس دم کشیده اله را به کتف راست
 ضرب کند باز در همان فحل ضرب دیگر الا المد گویان باز هو را بے امتداد صوت بر کتف چپ ضرب کند
 چنانچه بزرگے فرموده رباعی تیغ آبر از ناف نیام * بر زمین مگذار زمینان کن قیام * حمله بر جسم
 برادر راست کوب * بر زمین سپس چپ روی می آری امام * بعد از آن حمله که رو بر دی به تحت * جا دارد
 فی السد این ست و السلام * ذکر ثلاثی گنبدی در یاد باید که احتیاب نشین یعنی جلسہ خفان چون ساق پای
 راست بر پشت ساق پای چپ نهد و هر دو دست را بر هر دو ران کشیده بطرفیکه دست راست بر پای
 چپ و دست چپ بر پای راست گذرانیده بر زمین چسبانده از کتف چپ لا اله گویان سرگردانیده کتف
 راست رسانیده الا المد گویان همچو آهو جسته جانب پیش افتاده ضرب کند و ضربه دیگر هم از آنجا جسته
 الا المد گویان باز در باز از آنجا بجل خود آمده الا المد کرده ضرب کند نوع دیگر لا اله گویان همچون آهو جسته
 جانب پیش الا اله گویان افتد باز سرعت جسته ہی گویان هم در آن مکان ضرب دو می کند باز الا المد گویان
 جسته و ہی گویان هم در مکان اول آمده ضرب سومی عزیز من در اول حقاله و صفائین جمال مصقل
 در می تابد پس باید که جز ذکر لا اله الا المد بلکه المد دیگر نگوید تا همه المد بود قلب المؤمنین عرش
 الله تعالی قلب المؤمنین حرم الله تعالی و حرام علی حرم الله ان لیج فیه غیر الله تعالی سند ذکر
 ثلاثی محرومی در یاد جلسہ و دو رفتی و اثبات بسند مذکور نگاه دارد و سه ضربی پایله بر زانوئی چپ و
 سه ضرب در میان دوزانو و سه ضرب بر زانوئی راست و سه ضرب در خود الا المد گویان و بعد از سه دور
 از زانوئی چپ بحس تصور نفی بگرد و بعد سه کوب دوزانو شده بتصور اثبات در خود و بعد سه دور
 در میان دوزانو نزدیک زمین برده آهسته آهسته دم را از تحت ناف بشدت سر حمله کشیده بعد معده را
 از بحس دم سه قبض بتصور الا المد باز همچنان از زانوئی راست سر و دور سه کوب و سه حمله و سه قبض بسند
 مذکور نگاه دارد و باز از زانوئی چپ سه دور و سه کوب و سه حمله و سه قبض بسند مذکور نگاه دارد و بعد سه دور
 جانب راست و چپ و پیش و پس چنان کج کند که اعضا آن جانب خم شود و دم در تمام اعضا ساری گردد

و بنده روی سوی آسمان کرده براه بینی هوگو یان دم را آهسته آهسته بگذار و یک بسط تمام شود همچنان پشت
 بسط بسند مذکور به آخر رساند اما ضرب های که در بسط اول کرده بود در بسط های دیگر نکند و بسط های دیگر از
 دو اتر شروع کند و هر دور را از دور اول تضاد گیرد چون نه بسط تمام شود یک بار این ذکر گفته شود
 سند ذکر استنبیل جلعه معین نیست و انکم احوال بحسب دم کلمه طیبه را به قلم فکر بر لوح باطن بدین طریق
 بنویسد لام لا را از کتف راست آغاز کرده جانب راست ناف برده بگرداند تا ناف در میان الف و
 لام افتد و خالی ماند الف را از مابین جانب چپ بالا کشد تا به کتف چپ رسد البته را در میان الف و لام
 مرتب سازد و الا بعد را بر دل نویسد و میثم را از بالای پستان چپ شروع کرده بر پستان راست
 آورده از آنجا میثم را پایان پستان بر دو میثم را در میان ثدین و دال را از بالای پستان بر دو
 و دانش زیر آن چنانچه پستان راست در دامن دال افتد و رے را نزد یک پستان چپ و یقین
 را در میان سینه و آ و را نزد یک پستان راست لام را بالای پستان چپ آغاز کرده بر پستان راست
 تمام کند و بعد را میان لام و رسول بنویسد چنانچه بر حروف ظاهر دست کاتب و قلم میگرد و همچنان بحروف
 باطنی همراه خطره قلم چند را بگرداند تا حصول ضرب حاصل شود چندان مداومت نمائی که به یک دم
 بسط چار بار بموافقت حروف کلمه طیبه آخر رساند نوع دیگر لام لا را از سر ناف تا پستان راست کشد
 تا پستان راست در کرسی آ افتد و سر الف را به پستان چپ رساند چنانچه پستان راست در کرسی آ
 واقع شود و الا را متصل کرسی آ بنویسد و الا بعد محمد رسول بعد را بر دل بنویسد باید که دم در آن
 بگزارد و جسد را اصلا حرکت ندهد باقی از مرشد معلوم خواهد شد فائده این عمل روشن خواهد شد و مرصع
 آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را به سه تا که باشد یا غیره و حساب و ذکر میبوی باشد تا ز تو
 در حجاب و چون همه یاد تو از مولی بود و همچو محبوت همه لیلی بود و چون نماند و دل از اغیبه نام
 پرده از محبوب برخیزد تمام و لهذا بعضی عشاق جز ذکر بعد چیزی نمیخوانند و جز ذکر اسم بعد چیزی
 ندانند همین اسم را گاهی در زبان گاهی در دل استاد و نشسته و غلطیده و در خوردن و خفتن
 جز این نام نگویند گاهی بطریق و لوله و شوره و فغان بدین اسم کنند و وقتی یکبار در نهایت بلند آواز
 بخوانند و باز آهسته چون مغز بر هم گردد آهسته آهسته گویند و چون ازین هم ملول شوند در دل گزینند
 و چون ازین هم در گزند حضور حق را تصور دارند و در آن تصور بخسبند و چون عادت گردد و در خفتن هم
 آن ذکر جاری باشد و چون بیدار گردند و همه ذکر در آیند روز و شب خیال ایشان جز بعد نبود و اول
 جز بعد نباشد تا حدی اشتغال کنند که جز بعد ندانند و جز بعد نخوانند و مستغرق در ذات بعد گردند

و بعضی تصور اسم المدبر دل کنند و دل را یک سبزه تصور کنند و نقش المدبر نگ زر در بران سبزی دل
 بنگارند تا آنکه چون نقش المدبر در نظر دل و نظری نماید همه المدبر بوده بعد الف المدبر را حاکم نموده
 صرف المدبر تصور نمایند پس از آن نقش له تصور نمایند و در آخر تصور جز تصور هیچ و در دل ندارند
 پس بقلبه شغل دائره وسعت گیر و بقدر وسعت دائره با لفظ میان باستگی گیر و هر قدر که دائره
 وسیع لفظ تنگ شدن گیر تا آنکه دائره با در وسعت بلایت می رسد و در زمان که نقطه میان که عبارت
 از تعین سالک بود از میان برخیزد و نقطه مانده دائره جزا تعین موجود نماید سالکان گویند که صاحب
 عشق و شوق و ولوله را همین اسم المدبر کافی است ایس المدبر کاف عبده قل المدبرم در سیم فی خود ضمهم
 یعنون ایچی انچه بهم کاپر هم سویندت هو و بعضی و الیان در ذکر المدبر چنان خوض کرده اند که جز
 المدبر میان ندارند همین وقت بزرگ را پرسیدند از کجائی گفت المدبر گفت نامت چیست گفت المدبر
 گفتند سکت کجاست گفت المدبر گفتند کجاست می گوئی گفت المدبر بعضی استغراق ذکر در اسم المدبر استغراق
 در ذات المدبر رساند مصرع المدبر است عاشقان را به عزیز من بدین اسم چندان نای که دل
 خود بخود بی توجه تو ذاکر گردد و دوش اختیار در هر جا ذاکر باشد حتی که بوقت قضای حاجت و بول کردن
 هم هر چند که قصد تغافل کنی نتوانی نگاهداشت درین وقت ذاکر را از ناله اولی معذور دارند و سر و
 زایل دل چون بصف دل شده به موی که قرب بمنزل شده به و اینها که ذکر خیر را قابل نیستند و در خفیه
 همین اسم المدبر را از دل گویند زبان در کام سخت کنند از زبان بر نیاید ذکر المدبر با حسن صوت
 در دناک در دل جاری دارند با ملاحظه واسطه تا آنکه ذاکر نگر و دو کار با انصرام نمی رسد تا آنکه در سلسله یا
 اکثر یاران که ذاکر حلقه ذکر بزرگ چهر بوده اند همیشه از آخر شب تا صبح می نشستند و بعد از نماز فجر حلقه هفت
 هزار ذکر چهر همیشه مقرر کرده اند همچنین از نماز ظهر تا نماز عصر و از نماز عصر تا نماز مغرب و از نماز مغرب تا
 نماز عشاء یاران حلقه ذکر چهر می بستند بعد از صاحب شوقان اکثری تمام شب بزرگ میگزاینند و اکثری
 سنی هزار ذکر می رسانند و بنست هزار و هفتصد هزار ذکر ادنی ایشان بود ذکر نشی و اشبات بعد از
 فجر و عصر برکات بسیار دار و مستقبل قبله نشیند و آیه الکرسی بخواند و یاران ذکر گویند کلمه لا اله الا الله از جانب
 چپ آغاز کنند و بجانب راست رسانند و آواز بلند باند و شد طویل و قوت تمام گویند و ملاحظه هفت حقاقت
 سلیمه کنند یعنی نفی همه صفات ماز از حضرت ایس کشفه شنی از حضرت لم یلد و لم یولد و لم یکن لکنوا احد
 و کلمه الا المدبر بر فضای دل با قوت برند و آواز بلند با طویل بگویند و ملاحظه حقیقت اینجا به معنی اثبات
 همه صفات سزاوار حضرت المدبر احد صد حق رب العالمین الرحمن الرحیم را بعد محمد رسول المدبر بگویند

بعد از فراغ ذکر فاتحه بروح پیران و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خواندن و بجهت مزید شوق ذوق ربانی و فتح باب انوار سبحانی تکبیر بلند گفتن و گاهی بذکر سبحان الله یا کی عیسی مرخدا ی راست مشغول شدن و باز بذکر الحمد لله بلا حظه ستودگی خدای راست و باز ذکر الله اکبر بلا حظه خدای بزرگ تراست باز بذکر الله الله الله و دیگر ذکر الله چهار و ربعه اوقات استاده شش ضربی بهر چیتی ضرری چهار ضربی و یک ضربی + طریق ذکر حدادی +

فصل پنجم در ذکر حدادی - طریق ذکر حدادی دوزانوشینند چنانچه هر دوسرین بر زمین باشد و کلمه
لا اله الا الله را از دل کشیده هر دو دست دراز کرده بطرف آسمان بر دلفظ الا الله از آسمان گرفته هر دو دست
بسمه بر دل سخت ضرب کند فائده بسیار و تاثیرش شمارست نوع دیگر ذکر حدادی لا اله الا الله است
پایک بزند رابط اول را بر دل الا الله چنانچه که آهن گرمی زند مطرقه بر سندان دیگر ذکر حدادی آنکه کلمه
لا اله الا الله از طرف چپ باید و ملاحظه شروع کند بر هر دوزانوا ایستاده شود و کلمه الا الله با قوت تمام و ضرب شدید
بر فضای دل زند بنشینند چنانچه حداد پیک بدو دست بر آهن بقوت میزند هم برین طریق هر بار کند تا ذوق
دست دهد و در کار باشد. و این ذکر از امام ابوحنیف حداد قدس سره منقول است درین ذکر شش یا سیاضغ بیشتر
فصل و ششم در ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور - بگوید چهار مصحف در چهار جهت داز کرده بر آرد در
راستا و چپ او پیش و پس سر را نو ضرب اول در مصحف راستا کند پس در چپ او پس در مصحف او پس در مصحف
پس ضرب کند حقائق آن کشف شوند بانک مصحف داز کرده پیش بر آرد ضرب اول طرف مصحف و ضرب
دوم طرف دل کند نوع دیگر بگیرد و کانون و در آن آتش بر کند ضرب اول در بازو و ضرب دوم
در دل کند درین ذکر باطن مست فاما بر سر این ذکر کشف نکنند خصوصاً درین ذکر نوع دیگر و کشف
قبور اول بگوید یا ربی یا ربی بسمت یک بار اول طرف آسمان بگوید یا روح در دل ضرب کند یا روح
الروح و دیگر بعضی اوقات ذکر و روی ایستاده به یکدم جگر کن خصوصاً شب را در زمین نرم یا ریگستان
ایستاده تا اگر بر زمین افتد رنجش نرسد چون بفتد ساعتی افتاده باشد و نظیر دل دار و ناچه جمال و چه
انوار روی نماید و چه اسرار کشاید و دیگر بزرگ الله مشغول شود و بر همه اعضایی خود که بتصور و آید ضرب
کند چه بعضی هفت اعضا کلی گفته اند و بعضی اعضا بسیار شمرده حتی سیصد و زیاده از آن استخوان و اورگها
گفته اند و دیگر آنکه ذکر الله چهار ثلث ملاحظه ضرب میگفته باشد و این را ذکر و لوله و جذب و بخوی خوانند.

فصل یازدهم در ذکر پنجتن پاک و ذکر کشف روح رسول الله و کشف الارواح و اسما و ملائکه و اسم شیخ - ذکر پنجتن پاک آنست که جلسه مهودنگاه دارد و لفظ یا حسن پیش گوید و یا حسین طریق آسمان

چند ساله که در این شهر بود و در این شهر که در این شهر بود

و لفظ یا فاطمه طرف راست و لفظ یا علی طرف چپ و لفظ یا محمد بر دوزانو شده بر دل سخت ضرب کند
درین ذکر فائده عظیم خواهد شد و این ذکر در سلسله قادریه قلندریه مقررست و رذکر کشف روح
رسول الله صلی الله علیه و سلم یا الله طرف راست یا محمد طرف چپ یا رسول الله بر دل ضرب کند
و دیگر ذکر کشف الارواح یا احمد یا محمد درین طریق یک طریق آنست که یا احمد در راستا بگوید و
یا محمد در چپ او دل ضرب کند و دیگر طریق آنست یا احمد در راستا بگوید و یا محمد در چپ او دل
ضرب کند یا رسول الله - دیگر یا احمد یا محمد یا علی یا حسن یا حسین یا فاطمه طریقی ذکر کند
کشف حج اروح شود و دیگر اسماء طاهرین همین تاثیر دارد یا جبرئیل یا میکائیل یا
اسرافیل یا عزرائیل چهار ضری نوع دیگر آن را ذکر کشف الروح ای روح کان ای روح
کان اول بست و یکبار یا رب گوید پس گوید یا روح الروح و جذب دل کند پس سر بالا کند و
گوید یا روح ما شاهد الله چون از ذکر فارغ شود توجه به مطلوب کند پس آن روح حاضر شود در
خواب یا بیداری اگر دو هزار بار کند زود بمقصد رسد حضرت سید گیسو دراز این را از حضرت خواجہ
نصیر الدین چراغ دہلی قدس سرہ یافته اند بعضی اختیار تمام کلمہ طیبہ کنند و گویند بہ بہ بہ بہ ضرب
اول بر راستا ضرب دوم بر چپ ضرب سوم بر دل نوع دیگر کہ ان را کشف الروح گویند ثبت یکبار
یا رب گوید بعد یا روح الروح ربط کند ذکر کشف القبور نزدیک قبر بنشیند و سر بالا کند
جانب آسمان گوید اکشف لی یا نور پس ضرب بر دل کند گوید اکشف لی پس ضرب بر قبر مقابل وی
میت کند پس گوید عن حاله حال میت معلوم شود یا علانیہ یا در خواب طریق ذکر آنست کہ مشائخ
این ذکر را کشف القبور نیز میگویند این ست نزدیک قبر برابر روی مزده بنشیند و سر را سوی آسمان ببرد
یا نور گوید پس ربط بر قلب زند اکشف لی گوید پس ربط سوم بر روی مزده زند یا نور گوید
ذکر اجابت الدعوات ضرب کند ربط اول بر راستا گوید یا رب پس چپا گوید یا رب پس بر دل
گوید یا رب پس بیا مشکلم گوید کند لک و این ذکر بسیار گوید و چون خواهد کہ تمام کند دو دست بالا کند
و بگوید یا ربی و بروی فرود آرد در آن حضور مراد و مقصود باشد یا مالان و این ذکر از افکار شیخ تحقیق
شیخ محی الدین من عجبی ست و دیگر ذکر اسم شیخ یعنی گوید یا شیخ یا شیخ هزار بار باید کہ حرف ندر از دل
بکشد راستا و لفظ شیخ را در دل ضرب کند متوجه شود بجانب سنگ یا کلوخ یا قبر یا مصحف یا روی دلبری
یا روی شیخ یا عل یا غیز ذلک بحامد بصر چشم سر و حرکت نهد پلک چشم را و قوی باطنه را نیز متوجه حقیقت
مطلقہ بکیفیت و اجبیه دارد تا آنکہ بسته شود راه خطرات و آثار غلبه غیب بروی طاری شود و زائل شود

واین منسوبست به سیدنا ابراهیم بن ادھم الحلجی قدس السمره الغریز و ذکر درازی عمر بعد از ادای فجر
 هو الحی القيوم تا مطلع آفتاب گوید هزار بار و بعد از ظهر هزار بار هو العلی العظیم و بعد عصر هزار بار
 هو الرحمن الرحیم و بعد از غروب هزار بار هو الغنی الحمید و بعد از عشاء هو اللطیف الخبیر هزار بار
 بهر نیتی که خواند این اسم را بدین اوقات بعد از ذکر حق تعالی بکرم خویش قبول و متعجب گرداند و بمقتضی رساند
 فصل دوازدهم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر و در
 ذکر حسب استعداد و صلاحیت باطن مرید اراده تلقین فرماید و با انتقال از بعضی صفات بسوی
 بعضی صفات ترقی نماید تا بنور هر اسمی منور و آثار وی پدید آید و این اشغال و او را در این مشربست
 شامل سه پایه است و غیر آن یعنی در صفات امهات سمیع و بصیر و علیم چون استغاثه باید در مرتبه
 دوم آن صفات پنج صفات دیگر اراده فرماید و اکم قائم حاضر ناظر شایسته شست میشود و
 باز در مرتبه سوم دوازده اسم دیگر اراده فرماید قدوس و دوحی قیوم ظاهر باطن
 غفور رؤف نور هادی بدیع باقی بعد از استقامت بر این مرشد اسما نمودن نام دیگر
 باز اراده فرماید اگر خواهد مفردات در تلفیظات ترقی دهد چنانکه اکرم الاکرمین ارحم الراحمین
 اجدو الاجودین ذو الفضل العظیم بر رؤف رحیم ارحم الراحمین العلی العظیم
 چون درین استقامت باید با نور او سراسر مشرف گردد و مرتبه پنجم اسما و دیگر اراده فرماید
 العلی الاعلی العظیم الاعظم الکبیر الاکبر القریب الاقرب اللطیف اللطیف المصفا
 واحد نیست اما مختصر بر پنج مرتبه افتاد در بیان این پنج مرتبه دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم
 هو الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم السمیع البصیر العلیم الله هو الذی لا اله الا هو
 الملک و الملکوت السمیع البصیر العلیم الله دائم الدقامه الحاضر الله ناظر الله شایسته الله
 ناظر الله حاضر الله دائم الدقامه العلیم البصیر السمیع الله البصیر العلیم الله دائم
 الدقامه الحاضر الله ناظر الله شایسته الله الذی لا اله الا هو له الکبریا و الجبروت الله قدوس الله و دوحی
 الله قیوم الله ظاهر الله باطن الله غفور الله رؤف الله نور الله هادی الله بدیع الله باقی الله
 بدیع الله هادی الله نور الله رؤف الله غفور الله باطن الله ظاهر الله قیوم الله حی الله و دوحی الله
 الله رؤف الله نور الله هادی الله بدیع الله باقی الله الذی لا اله الا هو له العزّة و العظمیة الله
 اکرم الاکرمین ارحم الراحمین اجدو الاجودین ذو الفضل العظیم الله العلی العظیم الله اجدو الاجودین
 الله ذو الفضل العظیم الله رؤف رحیم الله الرحمن الرحیم الله العلی العظیم هو الله الذی لا اله الا هو له الصیة

فصل دوازدهم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر

بگوید **الا اله** و **کر جبروت** چون **الهد** در زبان گوید در دل یا **احد** یا **صمد** و هم کند بعده
 اسم ذات را انداوی و اسامی صفات را با او ذکر کنی چنانچه یا **الهد** یا **رحمن** یا **رحیم** و در دل بگویی یا **هد**
 و در راستا **رحمن** و در چپا **رحیم** یا در دل بگوید **الهد** و در راستا یا **احد** و در چپا یا **صمد** و در دل
 بگویی یا **الهد** و در راستا ذکر حضرت شیخ الثقلین قطب العارفین شیخ فرید الحق و الشیخ الدین یا **هو**
 یا **هوای** آفریدگار هیچ کس ندانم جز تو یا **سبحوح** و در چپا یا **قدوس** پس جمله اسامی صفات هم برین
 نوع با اسم ذات ذکر کند هر حاجتی که باشد موافق آن این است فی الحال حاجت بر آید و دیگر ذکر یا **هد**
 آتش که حرف ندارد از دل بکشد طرف راستا بر دلفظ **الهد** را در دل ضرب کند و دیگر ذکر یا **هو**
 هم برین قیاس کند و ذکر یا **هو** را تا تیرست برای کشف حقائق ذکر مکاشفه دریا بد جلسه مذکور
 نگاه دارد و از جانب چپ یا **هو** گویان بزانوس راست و بکف راست و چپ گردیده زانوی چپ
 رسد باز از آنجا یا من **هو** گویان بطریق مذکور گردیده زانوی چپ رسد باز از آنجا یا من **لا اله** گویان
 بکف راست رسانیده **الا اله** گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند باز از آنجا **الهد** را در
 کرده جمله بر آمده سه کوب **هی** گویان در خود دهد و دیگر ذکر کشف ملکوت و حضور و شهود و ملائکه مقرب
 و کشف الارواح هر حاجتی که باشد در راستا بگوید یا **سبحوح** و در دل چپا بگوید یا **قدوس** و طرف
 آسمان **رب الملائکه و الروح** در دل ضرب کند و الروح و دیگر ذکر برای دفع امراض استقام
 و استجاء بگوید در راستا یا **احد** و در چپا یا **صمد** برای کشف حقائق اشیا نیز آمده مینا و شمالا گوید
 یا **احد** یا **صمد** دیگر ذکر یا **حی** یا **قیوم** بر طریق نشاط کبوتر حلقه بگوید طرف راستا آغاز کند یا **حی** و بر
 بگرداند و در دل ضرب کند یا **الهد** یا **قیوم** دیگر ذکر برای فتح امور بسته بعد از نماز تہجد هزار بار بگوید
 یا **حی** در راستا و در چپا یا **قیوم** طرف آسمان گوید یا **وهاب** و در دل ضرب کند یا **الهد** دیگر ذکر
لا هو الا هو همچو ذکر **لا اله الا اله** سند ذکر یک کشتن تا ام الدماغ دریا بداید که دوزانو بنشیند و
 هر دو دست بر هر دوزانو بندد و سر را نزدیک دوزانو برده **هو** را در تحت ناف بر آواز ظاهر می آید
 دم بالا کشد تا ام الدماغ آنجا محقر قرار گیرد باز از سر آغاز کند **سند** ذکر **هو** به یک نفس **هو** به
 هزار کرت دریا بد جلسه معهود مذکور نگاه دارد و شکم را پشت رسانیده در زبان **هو** گوید بترستی که **هو**
 گوید بهمان سرعت شکم را به پشت رساند پیوسته هزار کرت گوید باز از سر آغاز کند فائده غسل
 روشن خواهد شد **سند** ذکر یک کشتن یا **هو** ضرب **هو** دریا بداید که دوزانو بنشیند پشت پای راست
 بر کف پای چپ نه چنانکه هر دو سر بر شتالنگ باشند و **هو** را از تحت ناف با آواز رقیق بقوی تشبیه

از فوق هو گویان خشنه در خود زند بیایه بدین طریق مواظبت نماید فائده از عمل روشن خواهد شد سنده ذکر
 سه ضربی به دو هو و یک حی در یاد جلسه مذکور نگاه دارد و ضربی بجانب آسمان سر بالا کرده و ضربی بجانب
 زمین سر بنگران کرده هو گویان کند و ضربی حی گویان در خود دهد باز از سر گیرد فائده این از عمل روشن
 خواهد شد سنده ذکر لا هوئی جلسه مذکور نگاه دارد و سر را بر کتف چپ برده اندکے جانب پشت کج کرده
 و هو متصلا گوید و یک ضرب در خود دهد باید که روی همان جا باشد باز سر را برابر کتف مذکور آورده
 و هو متصلا بیایه گفته یک ضرب در پهلوی راست خم خورده بدید بعد و دو ضرب برانوی چپ و ضربی
 بر پهلوی راست و دو ضرب در میان و وزانو و ضربی در خود و دو ضرب برانوی راست و ضربی بر پهلوی
 چپ هو گویان دهد باز سر را برابر کتف راست برده و هو متصلا گفته یک ضرب پهلوی چپ بدید بعد سه
 حرکت مقداری سرین از زمین بر آورده و وزانو شده سه کوب در خود دهد باز سه دور از زانو سه چپ
 بجانب راست هو گویان بگرد و دو ضرب با کوب با چنانچه از دو چپ کرده بود هم چنان دورها و ضربها
 و کوب با درین دور با انصرام رساند باز از سر آغاز کند سنده ذکر لا یتناهی لفظ هو جلسه مذکور نگاه دارد
 و از زانو سه چپ برانوی راست هو گویان بنفس واحد و در بدو بگرد و دو دور را از اول کم گیر و چون
 نفس اشتن بتواند باز از سر آغاز کند در چپا و یک ذکر هو همچو المداست و ذکر کنی و سه کنی و چهار کنی
 و پنج کنی و شش کنی چون کلمه هو در زبان گوید در دل و هم کند المداستی القیوم فاما هر جا
 بفتح وا گوید چون در دل ضرب کند بجزم و او گوید دیگر و حالت خروج النفس بفتح وا و تصور کند زیر اچ بند
 فردا پرسیده خواهد شد از آن گرفته اخذت النفس و ارسلتها و یک ذکر برای تجلیات ذات از اسم
 المداق و لام طرح کند و با راسته حرکت دهد و در راستا گوید مفتوح و در چپا ضم گوید و در دل ضرب کند
 با کسر و دیگر اسم حق در کشف امور عجیب همچون ذکر المدا بدین سنده ذکر یعنی دو ضربی و سه ضربی
 بگوید و الحق بسکون قاف و یا به یا تکلم خفی در دل ضرب کند و ذکر دفع مرض راستا گوید یا احد و چپا گوید
 یا صمد و در دل گوید یا وتر ذکر برای درازی عمر و دفع جمیع بلیات و بفتح باطن که در آن ذکر اسم اعظم است
 ذکر آیه الکرسی است و اما برین نوع کند اول صد ضرب کند المدا بعد سر را بکمره لا اله الا هو و اندوایه یک حلقی
 خواه دو حلقی بعد اثبات یا یعنی الا هو در دل ضرب کند بعد اسم حی در راستا گوید و اسم قیوم در چپا
 اسم برین طریق هزار حرکت بگوید امید است که کشف ملکوت شود و برین ذکر صفت ثبوتی و سلبی است یعنی هر دو اند
 المدا تاثیر و به کار کردن شرط است *

فصل چهارم در هم فی اسمی الاوکار الذی یذکرون اهل المداق

فصل چهارم در هم فی اسمی الاوکار الذی یذکرون اهل المداق تعالی بهاد و حلقی و سه حلقی و چهار حلقی و پنج حلقی

اول ذکر و حلقی لا اله الا الله - ذکر جبرئیل علیه الصلوٰۃ والسلام الا الله دست ذکر سه رکعتی
 الا الله چهار رکعتی و پنج رکعتی هم الا الله دست ذکر یا و یا ب بعد نفل غشا هفتاد و بار بخواند احتیاج
 دنیوی دفع شود ذکر چهار هو و پنج هو و ده هو و شش هو و یکت هو ذکر انا انت و انت انا ذکر یا احد
 یا صمد ذکر انت لی و انا لک ذکر انت انت لیس انا الا انت عن بعض الذکر لیس انت الا انت ذکر
 یا حی یا قیوم ذکر کشف روح یا روح یا روح ذکر هو یا هو یا هو ذکر صبی بلی
 ذکر کشف القبور یا رب یا روح یا روح ذکر کشف الارواح اموات یا روح الروح
 یا روح الروح ذکر فراسش سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح ذکر یا حی یا قیوم یا قیوم یا
 ذکر پنج فرقی یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین ذکر نوع احر فرائد یا احمد یا محمد یا فدا و تر
 ذکر حضور ابدال فوقی یا محمد یا محمد یا محمد ذکر دم قدم الا الله نوع دیگر ذکر دم قدم وقت شب
 چون شتاب رونده باشد بر قدم الا الله الا الله ذکر اگر آهسته باد قار رونده باشد نهان
 قدم راست لا گوید و بگزاشتن قدم چپ اله باز طرف راست لا گوید و طرف چپ الله و اگر سیاه فتن کن
 هر جانب قدم راست لا گوید و جانب یسار الله بشرط آنکه بحضور دل بگوید ذکر دفع عذر و یا تشدید
 خذل حتی باز گوشه گوید یا تشدید ذکر ابد لا اله الا الله ذکر اجابت پنج بار بگوید یا تحجب یا تحجب
 ذکر استجابه الدعوات یا رقیب یا رقیب یا تحجب یا تحجب ذکر سه رکعتی لا معبود الا الله ذکر سه
 ضربی لا اله الا الله ذکر چهار ضربی لا اله الا الله از نور بخش منقول است و حلقی لا اله الا الله انا
 کند از دهن دل در وقت شروع لا اله چنان داند که برون یکنم غیر خدا را از دل و گردن را دراز کند طرف
 یسمان بچپ چنانکه حلقه شود و هم چنین دراز کند گردن و سر را جانب چپ و بچپ گردن چنانچه در چپیدگی
 نیز حلقه شود و بزند بر لب بر دهن دل و بگوید الا الله و چنان داند که چیزی از انوار الهی در دل آمده است
 و در چپیدگی اول چنان داند که عقبی را در عقب پشت خود انداخته و ثابت کردم نقش الله را در لب
 دل و بلند کند آواز الا الله را و قاصد شود که ربط از دل بر خیزد ای از باطن دل ذکر آورد الا الله
 ست و بنشیند و هر دو پای طرف چپ کند و بزند بر لب اول بر زمین چنانکه سجده کند و بگوید الا الله
 و دوم ربط بر دل زند و بگوید الا الله - ذکر فنا و بقا الا الله و در دل تصور این معنی کند که
 نیست معبودی نیست مطلوبی نیست مقصودی نیست موجودی نیست شهودی مگر الله سبحانه
 تعالی و تقدس اول ربط با الا الله بر دل زندشش ربط بر جهت قبله راست او دوم بر دهن
 دل ربط زند قاعده عقود فی وقت الذکر و دست خود چنانکه برای نماز بسته کند و به دوزانو بنشیند

و سرین خود را بنهد بر زمین باین قاعده در هر ذکر و اشغال بنشیند قاعده ذکر جبرئیل علیه السلام ذکرش
 لا اله الا الله دست و دو بار مکرر یعنی بنزد ربط راعلی فم القلب جائی دیگر نزنند ذکر انا فیہ هو فیہ
 بگوید که انا و اشارت کند سوی دل و فرو برد گردن را بعد سر را بردارد سوی آسمان بگوید فیہ
 و اتصال کند بآن فیہ همور از آسمان پس بنزد ربط بر دل ذکر چون بگوید طرف راستا و طرف چپا
 بیچگون و سوی آسمان نه شبیه پس بنزد ربط بر دل و بگوید نه منون ذکر کشف الروح و لقبور
 پس بنشیند چنانکه از برای ذکر می نشیند اول بگوید یا رب بست و یکبار پس بگوید سوی آسمان یا روح
 و سوی دل یا روح الروح - ذکر لا هو الا هو آغاز از سر دل یعنی از دهن کند و بگوید لا هو را
 دراز کند گردن سوی راستا میل سوی بلندی و چنان تصور کند که آنچه غیر خداست آنرا از دل کشید
 پس بنزد ربط بر دل و بگوید الا هو - ذکر هه طرف راست هه طرف چپ هه طرف دل این ذکر می است
 که ذات تجلی بگیرد این ذکر خاطرست ذکر پنج فرقی طرف راست یا احدا طرف چپ یا محمد سوی پس
 یا علی سوی آسمان یا فاطمه سوی پیش یا حسن سوی دل یا حسین و ملاحظه کند یا جبرئیل اے یا
 روح القدس و هر که دل زنده باشد و نفس مرده پس لازم کند این ذکر را وقت سحر لابد است که او را
 کشف الروح ملکوت و جبروت شود باذن الله تعالی و معائنہ کند ارواح انبیاء و اولیاء را مصافحه کند
 ایشان را بلا واسطه بحق نبی و آله ذکر سه رکعتی الا الله دست بنشیند اول ربط سوی راست و دوم سوی
چپ پس سوی دل کند ذکر چهار رکعتی ال طرف الیمین ثم طرف الیسار ثم طرف الامام ثم طرف القلب
و ذکر پنج رکعتی اول طرف راستا پس طرف چپ پس طرف آسمان ضرب چهارم سوی پیش پنجم طرف
دل و کر عروج در کف راست العدد در دل العدد جانب چپ العدد در دل هو در بالا العدد
و ذکر پنج فرقی جانب الیمین یا محمد جانب الیسر یا علی در بالا یا فاطمه در پیش یا حسن در دل یا
حضر گنجشکر قدس سره بزبانی پنجابی ذکر کرده اند اهول تون اهل تون تون هی تون
و کر فرید الدین شکر گنج در کف راست بیچون در کف چپ بیچون و در فوق بی شبیه در دل
نه منون ذکر خواجہ فرید الدین ہندی در طرف بالا و ہی ہے طرف چپ نزدیک سینه ہی ہی
 طرف دل یمن ہی - ذکر حضرت خواجہ اولیس قرنی قدس العدد سرہ چہ پیش سرنگون کرده و بگوید یا
 در کف راست یا رحمن در کف چپ یا رحیم در دل یا هو قاعده ذکر آیتہ الکرسی در دل العدد در کف
 راست لا در دل الہ در کف راست الا در دل هو در کف راست یا حی در کف چپ یا قیوم
 بگوید ذکر کمالو پیش رو بگوید الا العدد در دل فود الا العدد - ذکر باض در پس پشت الا

باز بهمان طریق سر بر آورده یا المرد زاق را مرکب ساخته بر زانوی راست ضرب کند باز از سر گیرد و فاعله انحراف
روشن خواهد شد مذکر ملکوتی در یاد جلسته مذکور نگاهداری و ضرب بر زانوی چپ یا بدلیج و ضرب بر پهلو
راست یا باعث و ضرب بر زانوی راست یا فور و ضرب بر پهلو چپ یا شهید گو یا کنایه
سر دیگر برداشته یا المرد گو یا کنایه در خود ضرب کند باز از سر گیرد و مذکر بزبان هندی طرف آسمان
توان و طرف خود همون و بعضی نیز همون جانب دل و یا بگوید در راستا او سی و دو در چپ او سی و دو
و یا بگوید در راستا اینهمان توان و در چپ اینهمان توان و در جانب قبله اینهمان توان و در
طرف آسمان او همان توان و در دل ضرب کند اینهمان توان و بعضی سوی زمین اینهمان
توان طرف آسمان او همان توان جانب دل اینهمان توان گویند و دیگر ذکر بزبان هندی سر
بنشیند چو جلوسه چو گیان پس سر و چشم طرف آسمان بردارد و هزار کرات این ذکر را بگوید یا زیادت
بگوید عاقبت عالمی دست دهد پس لفظ بگوید او سی و دو یا یک بیست و چهار یا بیست و یک
اختیار کرده است که در آن بیست و یک نفع و خاصیت همه بیست و یک است و آن اینست که مریع بنشیند
و هر دو پای گرد آرد و پاشنه پای چپ فرو خستین نهد و پای راست نزدیک او بدارد و بعدد مقتدر
به میند و دم را بالا کشد و ناف را گرد آرد و طرف پشت برود و من را بندد و زبان را در کام سخت کند و بعد
بوسه مشغول شود یعنی در باطن فکر کند او سی و دو اگر سینه و خواب شود و اگر سه روز پیهم طعم
و بی خواب باشد و پیهم شغل مشغول شود و بخودی و بهیوشی آرد که در و مکاشفه غیوب کند باز پیش آید
یا مجذوب و بهیوشی گزارند و اگر سه اول این صورت دست دهد و دیگر متصل آن کشد و تخیل کند
هر دو سه را باندک طعمای و شبالی و خوابی تا سودای نشود و بکذا یجر جبراً

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک ذکر اسماء بر سه نوع اند اسم جلال و
اسم جمال و اسم مشترک چون صفت کنی رعوت و درشتی و خود بینی و خود نگیرد و هر که با اسم
جلال مشغول شود تا نفس مطیع و متقا گردد و چنانکه یا قهار و یا جبار و یا متکبر بعد با اسم جمال چنانکه
یا مالک و یا قیوس و یا علیم بعد با اسم مشترک یا مومن یا همیم مشغول گردد تا دل مصفا
شود و ذکر در دل قرار گیرد و مقام ذکر نود و نه در تکوین است پس چند مقام تکوین و تکمیل ذکر ذکر اسم
المرد است که آن ذات است نود و نه نام اسماء صفات اندام و ذکر اسماء صفات در عالم تکوین است
چون با اسم فاعله رسید از تالیش لفظ المرد المرد المرد وجود فانی سوخته شود و منجمل گردد و اینجا
الغنا فالغنا حاصل آید چون از خود فانی شود بقایا بدکته ذکر نباشد و ذکر در دل هرگز کشاده نگردد

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک

چون دل منور گردد پس حقیقت اشیا کشف گردد و با عالم ارواح ملاقات شود ذکر حقیقی که مشهور و حق است درین مثل فخر شود
فصل هفتم در شغل آئینه و نظریه و چشم بالای ابروی و بر بیان شغل آئینه آئینه را مقابل چشم دارد
 و بر عکس خود ناظر باشد چنانکه بر حرکت و سکون عکس آن شخص است بهم چنانکه بر حکم المؤمن مرآة المؤمن
 بجهت نظر کند که حرکت و سکون رب روحی که عکس رب الارباب است بحکم لایتحرك الا باذن الله از
 رب الارباب است و اندک در ذکر خواص خمسة خود را در قید آرنج پنجه صبر است و پائی خود را یکجا
 در ته سینت خود کرده نگاه دارد تا هسار ظاهر شود چنانکه عامل میفرماید قلوب بند و گوش بند چشم بند
 گردانی سحر حق بر من بخند * اصل اینست که میان قهر خوض بکنند و غوطه و آب زنند و این غسل نمایند
 که این طریق را حضرت علیه السلام مرشیخ عبدالحق عجد وانی را ارشاد کرد و این طریق است تأثیر بسیار دارد
فصل هشتم در کیفیت المراقبة و مراقبه سلسله نقشبندیه قال الله تعالی فارتقب انکم مرقبون و آئینه
 دکان الله علی کل شیء رقیبا و جای دیگر فرموده و ارتقبوا الی معکم رقیب معنی منتظر بودن و نگاهبانی کردن
 است یعنی دل را حاضر دار و حق را بر دل ناظر دان که این بر همه فرض است نظریه و چشم در بالا ابرو کند
 نفسی که اندرون رود بگوید الله و نفسی که برون رود بگوید هو فائده بشمار است * نظر بر پره بینی
 رسانی تا به پیشانی * بین بانور روحانی جمال ذات رحمانی * چهار میم اند اول من دوم مرشد
 سوم محمد رسول الله صلی علیه و سلم چهارم میم مولی اول خود را ببیند و فراموش کند بعد ذات مرشد را
 ببیند بعد از آن نور محمد را ببیند بعد نور مولی را ببیند یعنی در پیشانی خود تصور کند و چشم بسته نیک بشکورد و در نور
 چنانکه بنور گفته * نور حق را بدیده پاک بین * این هوای به آب و خاک بین * و دیگر هر دو چشم
 کشاده نظر بر پره بینی بگشایی و درین خیال چندانی خوض کنی که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سفیدی
 ظاهر گردد تا جمیع خاطر و خطر بندگی فی الحال پیدا آید یا چشم چپانندی و چشم راستا بر پره بینی اندازد
 یا عکس یا نظر چشم بر سینت یا هر دو دست اندازی و در آن گوشه که نظریک جا بماند و خطا نشود تا جمیع حاصل
 آید و کرد و دیگر شکم و پشت یکجا کند چشم فرو برد ظاهر چشم خود را ببیند در آن جا عجب باو غرائب با نظر
 می افتد و در آداب در حال قیام نظر بر سجده گاه و در حال رکوع بر پشت پا و در حالت سجده بر پیشانی گذاشتن
 و در قعود و سویی کنار در تلاوت قرآن و تسبیحات گوش نهادن اشاره بهمین سرت تا حضور قایل شود
 و تفرقه روئے نه نماید بزرگان گفته اند که نظر بر یکجا داشتن اگر چه سنگ یا دیوار بود موجب جمعیت است و لهن
 کعبه عالم یکے گردانیده اند اگر چه حق تعالی همه جا است و پیغمبر یکے و کتاب یکے و پیر یکے و مرشد یکے برای
 جمعیت است و لهن الحق تعالی بسوی مرتبه جمعیت خود طالب را میکشد اگر چه در تفرقه بهمین است تا جمیع دل

فصل هفتم در شغل آئینه و نظریه و چشم بالای ابروی

فصل هشتم در کیفیت المراقبة و مراقبه سلسله نقشبندیه

حاصل کند اے مراقب باید کہ چشم بر یکی بکشد یعنی یکی دانی یکی خوالی و ملاحظہ کنی کہ جز کی موجود نیست در جراح و دہن کی است اگرچہ متعدد تعدد در نمایش است پس در اعداد و تامل کن کہ جز تکرار وحدت چہرے نہ وہ عدد و بنگری بہیت مجموعہ ہم اوست و از جہت ہادہ ہم واحد **س** جز کی نیست تعدد در عالم **ب** بازمین و بعالمش مفروش **ب** گل این باغ را توئی غنچہ **ب** سر این نکتہ را توئی سرپوش **ب** پردہ بردار تا بہ بینی خویش **ب** دست **ب** پا دوست کردہ در آغوش **ب** مراقبہ قضا ہویت آنکہ چشم پوشیدہ نظر بر سوید اکنی و آن را لفظ کریم عالم و واسطہ عالم تصور کنی و از آنجا خطوط فوق و تحت و سین و شمال و قدام و خلف کشی تا لفظ محمد **ع** ش رسائی یافد و راہیت مختصر تصور نمودہ از لفظ سوید بر آئی و بمنزری و کوی مغز را شکافتہ بیرون آئی و سیر بعالم بالا خیال و تا عیش برین رسیدہ بالاے عیش سیر کنی تا آنکہ در زمائے نادریاں آری کہ بلاتناہی تناسل رسیدم و از آنجا باز آئی و پچنین در شش جہات سیر کردہ باشی درین مشق چیز ہا بر تو ظاہر گردد و حقیقت چشم تعلیمی و حقیقت فضائی لاتناہی و حقیقت کلی و وحدانیت جسم کلی و لطافت باطن بر تو ظاہر خواہد شد و انکہ و اسرار بسیار رومی نماید از مکان لا مکان بکشاید مراقبہ دیگر تمام عالم را یک دریای نور تصور کنی و خود را در و مثل ہایی در سیر و سفر بینی چشم پوشیدہ و کشاہ ہمیشہ متصور باشی ہمیشہ در نشینی و در دوران باشی و در و نجبی و در و بیدار باشی ناگاہ بر تو دریای وحدت ظاہر شود کہ مدہوش گردی و در خروش آئی و مجاہد بنور حقانی شوی **ف** فرد و بر حقیقت چو ہایی **ب** ماہیت ماد کہ چو ہایی **ب** بعد از ان بعدے این ماہیت چو سیر آب دریا شود و جزو ریاضیاتی نہاند لمن الملک الیوم سد الواحد القہار رومی نماید و حقیقت معنی **ف** فرد من و تو در میان کاری نداریم **ب** بجز بہبودہ پنداری نداریم **ب** فرد تو مباحث اصلی کمال اینست پس **ب** تو درین گم شو وصال اینست پس **ب** بعضی کہ در یک قدم حق میرسد بہمین معنی است کہ دع فساد تقالے یعنی در قدم اول توحید خود را محو و ناچیز دانستند و در مراقبہ فنا خود یکبارہ از خود گذشتند چون خود نہاندند پس چہ ماند جز خدای تبارک و تعالی ازینجا است **س** آنرا کہ فنا شیوہ فقرائین است **ب** نہ کشف یقین نہ معرفت نے دین است **ب** رفت از میان ہمین خدا ماند خدا **ب** الفقر اذا تم ہو الدین است **ب** ہم درین فنا بعضی خود را مطلق بر باد دادہ اند نہ معتقد صلاح اند نہ معتقد تقوی نہ سلوک راہ شریعت یعنی ما کجائیم کہ در چلے کارے باشیم عزیز من محافظت این راہ بسیار است باید کہ اول قصد این فنا نہ کنی کہ بہ فنا می کشی رسی یعنی دریای وحدت بر تو مکشوف شود بحر قطرہ ترا از موج خود بر باید انگاہ از خود کہ حرف زند جز خود و این فناے خیالی خود را بخ آن زمان کہ مجاہدہ از تو نرود و الا یکے از مقلدان باشی باری این فنا می خیالی ہم از بقای باقیان ناسوتی بہتر است باید کہ در محافظت خود باشی تا در ورطہ زندگہ نہفتی کہ بشومت بدہریرہ و طاغیہ مائل گردی

عیاذاً بالله تعالی هر چه چشم کشاده دارد و نظر برده و پیرایه بینی دوزد و درین نظر چنان خوض کند که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سپیدی چشم ظاهر گردد و وجعیت خاطر و خطر و بندی پیدا شود و این مشغول را مقام نصیر المکیونید و در جلسه مختارست جلسه ناز یا جلسه اقرار الکل و اگر نظر برابر و پای خود دوزد و مشغول را چنانچه گفته شد تمام کند این مشغول را مقام محمود و اگر بگوید و خواند این بسیارست بجلسته صلوة بنشین و ملاحظه علیهم و سمیع و بصیر کنی یا ربط و ملازمت همه احوال چون درین استقامت یافت بر همان هیئت بنشین و در وی جانب دل مانع کنی و چشم را بندی به چشم باطن سوی دل نگرانی و تصور کنی که حق تعالی را می بینی و چون درین استقامت یافت بر همان هیئت بنشین الا آنکه نظر سوی آسمان داری و چشم فراز کرده بر هیئت مختصر تصور کنی که روح از قالب بیرون رفت و از مساوات گذشت و بمعانه حق تعالی مشغول گشت اگر کسی برین استقامت یافته رشته سبز پیدا آید جانب رشته بالای هفتم آسمان باشد و جانب دوم در دل او باشد و اعلی رتبه فکر این بود و مشغولی شاخ پنهان میفرمایند بهین ست و درین مشغولی واسطه درست نیست اول را مراقبه گویند و ثانی را مشاهده گویند و

ثالث را معاینه گویند حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دلی این مشغولی را از حضرت سلطان حبیب قدس سره نقل کرده اند میر سید محمد گیسو در از قدس سره فرمودند که ساکت باشد و فکر کند که من نیم اوست

د من نیم و العید یاران من نیم + جان جانم سر سرم تن نیم + چون درین معنی فکر نماید بحکم اذا جاز الحق و زیهق الباطل هدای انانیت بر آید و اقرب طرق و راه هاست هر که بمراقبه و ذکر الله مشغول شود همه عالم بروی تجلی کند حضرت سلطان العارفین از مهدی المحدثین مشغول بوده اند مراقبه معراج العرفان این ست که همه موجودات آئینه های متعوض فرض کن و آنچه می بینی در ایشان از کمالات محسوسه و معقوله صور از اسرار صفات حق تعالی دان بلکه همه عالم یک آئینه فرض کن و در وی حق را بهین به همه چهار صفات وی تا اهل مشاهده باشی چنانچه در اول از اهل مکاشفه بودی پس ازین برتر آئی و خیال ملاحظ کن و چون عالم را می بینی و می دانی ذات تو محیط است به همه و همه مرسم اند و در وی پس ذات تو آئینه ست بر اینها را و در اول مشاهده حق سبحانه در غیر خود میگردی و اکنون در خود مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و آنرا ملاحظه میکنی که ملکات من حیث هی غیر موجود اند پس ایشان را از میان بیرون کن و همه را صور تجلیات حق بین و قائم بود پس همه کمال و جمال حق اند سبحانه که در حق مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و وجود خود را از میان بیرون کن و بر عینک مشاهده با حق بین فهو الشاهد و الشهود آئینه را بسیار بیند تا صورت خویش در خیال استوار گردد و اندر پیوسته نظر بر آن داشته باشد تا غیبت از خواص شود و کلمه العبد را به آب طلا یا نقره بنویسد و در نظر وارد و انقیاد صورت و بهی العبد را بر صفی دل پیوسته متوجه آن باشد تا غیبت از خواص پیدا آید صورت کتابت

لا اله الا الله را یا صورت کتابی اسم جلاله را یا در صحنه که در پیش چشم سر و بصیر دارد و یا در صفی علم لوحه خیالی
 خود که در پیش چشم سر و بصیرت دارد و مطالعه نماید و پیوسته متوجه همین هیئت باشد تا آنکه فارغ شود بر و
 غیبت و زهول کند از آن هیئت و از علم بذهول آن هیئت قال اجمید رحمہ اللہ من راقب اللہ فی سر و
 حره جوارحه مراقبہ انا جلیس من ذکر فی تصور نماید مراقبہ اسم اعظم اللہ است بگوید بل بحالتی که نظیر
 حق بحال نیابد و حق آنکه غیر حق وجود ندارد و طالب اہل دل چون بر نماز مت اسم اعظم عادت گیرد
 ویرا برای حصول مطلوب کافی باشد و پروا پس بان دل شود اندر کل حال بد تا نیاید هیچ درد آنجا بحال بد
 فرد و ہر خیال غیر حق را درودان بد این ریاضت سالکان را فیض دان بد انقضای مراقبہ بہترین
 اشغال و آخر نمہا انشاء میں مراقبہ است لہذا جماعت کہ بہت دارد در انجا درج میکنند نمی نمایند و می گویند
 اول ما آخر ہر غنچی است بد آخر واجب تمنا ہی است بد ہیئت خود مراقبہ انواع است یکی آنکہ قاعدہ نماز
 نشیند و دست بر سر و زانو و سر فرو اندازد و این مختار است دوم بر سر و زانو استاده کند مانند اقعار
 الکلب و سر بر و زانو دارد و سوم ہر دست سوی پس گردن و ہر دو کتف را بر صلب جمع کند و ہجو
 معصیت زدگان بنشیند چارمین اللہ تعالی سرفرو انداختہ و ہر دو چشم بہستہ و دل را گرد آورده و نظر
 بر دل گماشتہ توجہ بحق کردہ بداند کہ حق تعالی حاضر و ناظر است و با من است و درین علم چندان خوش کند
 مستغرق گردد کہ شعور از غیر بر کلی رود تا از خودش ہم شعور باقی نماند اگرچہ طرفہ العین این علم برود مراقبہ باشد
 خواب بخلت بود فرد و بخود بخود فرو نیائی بدوی رسد تا آشنائی بد عزیز من مراقبہ فنا و مراقبہ
 صفا و مراقبہ توحید الہی است و مراقبہ ہوت بد آنکہ در وقت ذکر خفی ہر دو چشم را پوشیدہ دارد
 و نظر بر دل گمارد و خدای تعالی در دل حاضر و ناظر بخود اندازد این را مراقبہ صفا می نامند و اگر در حال
 لحظہ فنا محبت نہایت این را مراقبہ فنا گویند و مراقبہ توحید نیز و دیگر آنکہ طالب حق ہر دو چشم کشادہ دارد و
 نظر سوے بالا مقابلہ خود ہر جا کہ بود در ہوا اندازد و در آن کوشد کہ اصلاً پاک نزد درین شغل بعضی انوار
 پدید می آیند و آتش از پاک می خیزد و تمام اعضا میگیرد و عشق پیدا آید و این را مراقبہ ہوا گویند و درین
 مراقبہ بعضی اولیا چشم بر ہوا نہادہ سالہا در عالم تخرماندہ اند و دیگر در حجرہ تنگ و تاریک در شب چشم کشادہ
 دارد و بیک جادریں شغل انوار عالم قدس تابد و بختی برسد و در ہوا می سرخشم است کہ ہوا مستقیم و مستقیم
 ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت سر این سخن است ہوا عالم خلا و عالم صفا و عالم لطافت است کہ ہر ذرہ ہزار
 عالم در ہوا نمایان است تا ہواست کون و مکان است چون از ہوا بگری عالم سببان و لامکان است
 الرحمن علی العرش استوی پیرا من این سخن است و تو ہوا کوئی و ندانی کہ ہواست عزیز من ہوا از لطافت

که بعضی این را بچون و بچگون فهمیده و حق سبحانه و تعالی را در او ندیده و بعضی این را جسم نورانی گفته و حق تعالی را جان این جسم خوانده و شیخ عربی همواره این نفس رحمانی نامیده اند آنحضرت صلی الله علیه و آله را اقرب بعالم وحدت مقررست پس نظر برین داشتن قرب بعالم وحدت باخاصه محصل فی ساز و فکر و در هر دو نمودن و وحدانیت و لطافت آن را مطالعه کردن بکشف هویت ذاتیه میرساند المقصود این مراقب نظر بر سویدای قلب گماشته خود را و عالم را بنظر فنا بنگری و خدا تعالی را نویی بلا نهایت برابر بصیرت دار که چون چشم بصیرت تیر گردد و آنچه که در خیال می آری محقق گردانی و عالم را خیل دانی مراقبه اول

بسم الله الرحمن الرحیم فاما اهل مراقبه را باید که فکر وحدت و کثرت و تمثیل بسم الله الرحمن الرحیم تمام کند چنانکه مقصود بسم الله واحدست همین طور ذات باری تعالی را دانند بمثال الفاظ بسم الله الی آخره مظهر عالمیان را دانند یعنی خودست که چندین کسوت پوشیده بر در آمده چنانچه عارفی میفرماید
آن بادشاه عظم در بسته بود محکم به پوشیده دل خلق ناگاه بر در آمد به ما من عبد

✓ يقول بسم الله الرحمن الرحیم مذوب الشیطان کما یذوب الرصاص فی النار این معنیست مراقبه دوم
الم فاما اهل مراقبه را باید که از سه حرف الم سه نعمت معلوم کند چنانچه از میسم مظهر عالمیان خیال کند و از لام رسول الله خیال کند و از الف الله خیال کند آن هر سه حرف را در وجود خود مرکب سازد چنانچه اجزای خود را بمثال مظهر عالم دانند و بدن وجود خود را رسول دانند و روح خود را ذات حق تعالی دانند چون هر سه نعمت را یکے بیند و باریب و شک صفات با ذات خود گردد جزو کل گردد و ذات و صفات هر دو بمقصد یکے بود و تمثال موج دریا اهلش یکے بود و کوعارفی که بیند وجود و خلش مطلق و

آدم رسول متولی هر سه یکے بود و چون هر سه یکے بود در آن حین مقصود الم ذاک الكتاب لا یرب ینیه
✓ هدی للتقین الذین یؤمنون بالغیب معلوم کند یعنی الم آن کتاب توحیدست که نیست در روغدان کتاب و راه نموده شد متقیان را متقیان آنکه ایمان آورده اند خدا می تعالی را بغیب یعنی باثبات خدا می تعالی

✓ خود را فنا کرده اند باستی نیستی هر دو سهو کرده اند مراقبه سوم فاینا تو انعم وجه الله یعنی هر جا که شام روی می آید پس آنجا روی خدا تعالی است فاما اهل مراقبه را باید که در شمع معنی آیت مذکوره خود را پروانه سازد چون پروانه در سازد چون پروانه شود پروانه شود از آنکه پروانه رویست چون رفت مستغنی گشت الفقر

✓ لا ینحاج الی الله الذین معنیست مراقبه چهارم نحن اقرب الیه من جبل الوریذ خدا می تعالی میفرماید که او قریبیم بسوی تو از گردن و شتر گ تو فاما اهل مراقبه را باید که از فوت معنی آئینه مذکوره بپراهن بستی خود را بدر داند و آنچه چون حق تعالی از شتر گ نزدیک تر باشد پس معلوم کند که محرک مطلق اوست چون محرک اوست پس جوهر پراهن اوست

یعنی بمغزو پوست تصرف است دست اوست مراقبه پنجم و فی انفسکم افلا تبصرون خدای تبارک و تعالی میفرماید مادر ذات های شما ایم پس نمی بیند شما فاما اهل مراقبه را باید که از مسلمات مقصود آئینه مذکوره خانه هستی خود را بر باد دهد از آنکه هر جا باد شاه نزول کند غوغای عمر و وزید مانند مشهور است ع هر جا که سلطان خیمه زد غوغا مانند عام را به غوغای عمر و وزید در عالم اصلا نیست فاما سالک را از پندار هستی خود این و آن میشود چون برخاست بی سیمع و بی بلیغ و بی بصیر دید مراقبه ششم و سخن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون خدای تعالی میفرماید که مانند یکتریم بسوے تو از تو و لیکن نمی بیند شما فاما اهل مراقبه راجی باید که از حرارت معنی آیه مذکوره خود را بسوزاند همچنانکه هر شئی که باتش رسد آن عین آتش میگردد بعده اگر آن آتش را بجوید هیچ جایا بد بخیر خود ازین معنی است آن اشاره که مانند یک تر ایم بسوے تو از تو مراقبه هفتم و مدد مانی السموات و مانی الارض و کان السد کل شئی محیطا یعنی هر چه در راست چیزیکه در آسمانهاست و چیزیکه از زمین است و هست خدای تعالی هر چیز را در گیرنده فاما اهل مراقبه را باید که از جویش و غروش معنی آیه مذکوره خود را فرموش کند از آنکه حق سبحانه تعالی همچو دریایا مالال درون و بیرون و تحت و فوق در گرفته است وجود های ما و شما بمثال حباب است هر که در حباب آب را جوید هیچ نیاید الا بخود و چون بخود باید در هر طرف که نظر کند آب است اشاره و مدد مانی السموات مانی الارض ازین معنی است مراقبه هشتم و هو معکم اینا که تم یعنی آن خدای تبارک و تعالی با شما هست هر کجا هستید شما فاما اهل مراقبه را باید که از سوزش معنی آیه مذکوره خود را بگذارد و همچنانکه هر شئی در نمک زار می افتد چنانکه نمک میگرد و بعده اگر آن شئی خود را بجوید هرگز نیاید جز نمک مراقبه نهم و لا اله الا هو یعنی خداست موجود نیست هیچ کس بخیر و فاما اهل مراقبه را باید که از تصرف معنی آیه مذکوره رخت خود بر بندد چنانکه دو باد شاه در قیام بخیر و فرد در شهر وجود یا تو باش و یا من به کاشفته بود کار و ولایت بدو تن به مراقبه دهم و هم کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام یعنی هر کس که بظهور آمده است آنکس گزراست و باقی می ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگ است فاما اهل مراقبه را باید که از تیغ معنی آیه مذکوره خود را قتل کند چون بدان تیغ قتل شود شهید گردد و من قتله فاما ویتة کشوف گردد مراقبه یازدهم کان السد علیکم رقیبا یعنی هست خدای تعالی بر شما نگهبان فاما اهل مراقبه را باید که از خدمت آیه مذکوره خود را غنی سازد که بچنین بادشاه عالمیان نگهبان خود دارد پس او را هیچ دغدغه نشاید و وقتی که صاحب بر صفت خود عاشق شده است پس ازین صفت کرشمه معشوقی شاید تا بدرجه که عاشق و معشوق یک تخت گردند اضافه عاشقی و معشوقی از میان بر خیزد چنان که بود همچنان که روج الوطن من الایمان ازین معنی است مراقبه دوازدهم و اذکر ربک اذ انیت یعنی یاد کن

پروردگار خود را تا آنکه فراموش کنی خود را قاطب اهل مراقبه را باید که از حکومت معنی آیه مذکوره خود را فراموش
 کند چون خود را فراموش کند دوی از میان برخیزد چون دوی برخیزد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام
 من عرف السدکل لسانه حال خود بیند و دیگر نشیند و آذا برای مشروطست و معنیش همچنین میشود یاد کن پروردگار
 خود را هرگاه فراموش کنی خود را پس معلوم باد که یاد کردن خود یاد کردن خداست و فراموش کردن
 خود فراموش کردن خداست چون خود را فراموش کرد خدا را فراموش کرده شد حدیث مصطفی
 صلی الله علیه و سلم من عرف الله لا يقول الله من يقول الله لا عرف الله ازین معنی است مراقبه
 سیر و هم لو كان فيها الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی و خدا در آسمان و زمین بجز خدا هرگز نیست
 میشد قاطب اهل مراقبه را باید که از نوبت آیه مذکوره دهل خود را پاره پاره کند چون پاره کند پاره دره
 کند ازین معنی است در شریعت که نواختن دهل حرام است نه آن دهل چوب و پوست حرام است بلکه نواختن
 دهل خود یعنی حرام است و اگر نوبت شایان بنواز دگو بنواز و مبارک باد این معنی است که اهل السدرا نواختن
 مباح است چنانچه هم درین معنی حضرت خواجه حمید الدین ناگوری میفرماید گفتگوی اناجات
 کشف نه هر که گوید از ان خطا نبود حاصل اندر زمان استغراق و شاد و روح حسن خدا نبود
 مراقبه چهارم فعل السدایثار و حکم یارید یعنی میکند خدای تعالی چیزی که میخواهد و حکم میکند چیزی که
 میخواهد قاطب اهل مراقبه را باید که از شجاعت معنی آیه مذکوره حرکت خود ببرند و چنانکه هرگز بخود نیا بد بجز
 خدا تعالی بنال بجز و نه چون بحر غلبه میکنند و نه هر یک میگردد و چون یکی میگردد حرکت نه در بحر غائب می شود
 نمی بیند سوامی بحر پس طرف میرود و تصرف بحر را نه معلوم میکند اعوذ بک منک گویان برخیزد چون
 الان کما کان برخیزد مراقبه پنجم السد رب السموات و الارض و ما بینها الرحمن لا یملکون منه خطابا
 یعنی خداوند آسمان و زمین و آنچه میان ایشانست خداوند تعالی است نتواند هیچ کس را فرمان و بون
 و گفتن سخن قاطب اهل مراقبه را باید از غوغای بانگ احدیت معنی آیه مذکوره زنا رکفر و بشکند چون زنا رکفر
 خود بشکند آن زمان سلمان حقی گردد و هرگز به گرد اضافه نگردد حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم السلاطه
 فی الوحدة و الآفات بین الاثنين احوالش گردد مراقبه شانزدهم و قل جاء الحق و زهق الباطل
 یعنی بگواست محمد آمد راستی و دور کرده شد و بر غ قاطب اهل مراقبه را باید که از همان آیه مذکوره کلفت دید
 استی و عجب بردارد که انی انا الله لا انا چون بر کمال برگردد و بجز از بجز و برگردد و چون بجز از بجز و برگردد
 گرد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام موتوا قبل ان تموتوا حال برود و مراقبه هفتم
 و نفخت فیہ من روحی خدای تعالی میفرماید و میدم من در آن آدم روح از ذات خود قاطب اهل مراقبه را باید که

در مبدء معنی آیه مذکوره خود را یاد و بداند تا که هیچ جا خود را نیابد همچنانکه باد نعل مکان و نعل نشان است که باد را
 مکان و نشان هیچ جایی نشود پس همچنین باید که از مکان و نشان خود بیخود شود چون بیخود باشد خدا باشد
 خود آبا خود آئی باشد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام انا احمد بلا میم حاش باشد مراقبه بیشتر و میم
 لیس کشفه شئی و هو اسمیع البصیر یعنی نیست مانند آن خدا چیزه و آن شنوا و بیناست قافا اهل راقبه
 را باید که از شنیدن یکتای معنی آیه مذکوره دو تایی بردارد چون دو تایی بردارد و همه جا ذات واحد نگارد
 چون واحد نگارد و دیگر نگارد ازین معنی است اشاره لیس کشفه شئی که ثانی ندارد و ثانی چون دارد از آنست که
 مانند ندارد مراقبه نور و هم و خلقت الجن و الانس الای بعدون خدای تعالی میفرماید که پیدانکردم
 جن و انس را اگر از برای عبادت خویش امی شناختن خود قافا اهل راقبه را باید که از تازیانه معرفت
 آیه مذکوره مرکب خود را بمیدان معرفت سرده تا مانده گردد چون مانده گردد معلوم میگردد و چون معلوم
 میگردد بداند که معلوم میگردد و از معلوم معدوم میگردد و چون معدوم گردد معصوم گردد حدیث مصطفی
 صلی الله علیه وسلم الصوفی لا مذهب له احوالش گردد مراقبه بستم ان العذیب المتوکلین
 یعنی بدرستی که خدا دوست میدارد متوکلان را قافا اهل راقبه را باید که از اشاره افلاس معنی آیه مذکوره
 خود را مطلق سازد و خزانه مرادات از خانه هستی خود بردارد چون مراد بردارد که هرگز بر خود نیارد
 حق سبحانه تعالی بر نگارد و من له المولی فله الكل و بدو سپارد چون حدیث مذکوره بدو سپارد باران جمعیت
 بر و بار در چون باران جمعیت بر و بیار و زمین خشک سبزی آنا احتی بر آرد و فرو بر گیاه بی که از زمین و بی
 وحده لا شریک له گوید و حالش بزبان آرد مراقبه بستم و یکم فاذا کردی اذکر کم خدای تعالی
 میفرماید که یاد کنید مرا تا یاد کنم مرثا را قافا اهل راقبه را باید که از فرمان آیه مذکوره یاد خود فراموش نکند
 و بیا خدا محو گردد و چون بیا خدا محو گردد و خدا گردد و پس یاد کردن خدا بنده را چیست که خود گرداند
 چنانکه آتش بوم را عین آتش میگردد انداید کردن بنده خدا را چیست که خود گرداند همچنانکه موم شمع خود
 را بشمع عین شمع میگردد و ندانم فهم فهم مراقبه بستم و دوم ففروا الی الله خدای تعالی میفرماید
 که بگریزید بسوی ما قافا اهل راقبه را باید که از طلب سرعت معنی آیه مذکوره نعل سر و و چنانکه قطره
 باران از ابر بسوی دریا میرود چون آن دریا میرسد عین دریا میگردد فهم من فهم مراقبه
 بستم و سوم هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بكل شئی علیم آن خدای تعالی
 اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است و آن خدا بهر چیز داننده است قافا اهل راقبه را باید
 از سر معنی آیه مذکوره خود را از هستی بیجا کند چون بیجا کند جانش لامکان گردد همچنانکه نمک در آب

و چون وجود نمک را در آب بجوید هیچ جایافته نشود ازین معنی است که سلطان العارفین بایزید
سلطانی قدس سره فرموده اند که خود را می جویم خدا را می یابم و خود را نمی یابم عزیز من با لک
را از دریای توحید موج میرسد که از بهستی خود میرود تجلی صفات فنا و بقا بد و طلوع میکند گاهی
به بقای آید و گاهی به فنا میرود چون کمالت یسر مد معصوم طور مراقبه لبست و چهارم
ان الله عليم بذات الصدور یعنی بد رستیکه خدای تعالی داننده است بذات سینه با قبول داننده
است بذات خود احوال سینه با قاطا اهل مراقبه را باید که از شنیدن کشف معنی آیه مذکوره از کثافت
اومنی سینه خود را با بجام یکتای غسل دهد و در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم
آب در بینی کردن شوم جمله اندام سه کثشتن آب در دهن کردن چه که دم خودی نرزد و آب
در بینی رسانیدن چه که بوسه خود نگردد و سه مرتبه اندام بالیدن چه مرتبه اول حرص و هوار از خود
بشود و مرتبه ثانی دوشی از خود بشود و مرتبه سوم هوا می شود چون همچنین غسل بجا آورد پاک گردد
و غسل فرض همین است که ماه منی بشوید شستن با منی پاک اندام است و شستن با منی خلاصی از دام است
چون از دام خلاص گردد و به اصل خود رسید انی عليم بذات الصدور بانگ زند مراقبه لبست و پنجم
ان الله بصير بالعباد یعنی بد رستیکه خدای تعالی بیناست به بنده با قاطا اهل مراقبه را باید که از صلابت
روزن محل سلطانی یعنی آیه مذکوره در خود را با ادب نگاه دارد و بجز خود راست و چپ و تحت و فوق
نه بیند از آنکه سیاست سلطانی ضرب سخت است بر است و چپ دیدن راضی نمی شود آن مگر بخود
در گاه سلطانی نظر بخود یا بد یا به سلطان تا سلطان راضی شود نزدیک طلبد چون نزدیک رود چپ بیند
که هر دو یک ذات آدم اند همچنانکه صورت آئینه چون صورت بالیقین تحقیق گردد لغره همچنین بد فرو
خود بخود بیند و خود میکند با خود کلام با عارفان را نیست دیگر جز خدا کس و سلام با مراقبه
لبست و ششم ان الله سميع عليم یعنی بد رستیکه خدای تعالی شنوا و داناست قاطا اهل مراقبه را
باید که از جاسوس سلطان معنی آیه مذکوره اسم خودی از زبان بر دارد و چون اسم خودی از زبان
بر دارد چه بر آرد بجای ساند که بجای خود نشاند چون بجای سلطان نشاند ملک حکومت خود بیند از
مستی احدیت شب و روز کوس لمن الملک الیوم بعد الواحد القهار چون در شهر احدیت تخت گاه
کند لازم است که عدالت کند یعنی مستحق را بحق رساند حق چنان چیست که عالم را صورت مرآه و اندو حق
بینی چیست که بوی گل کرده شراب بنوید حق زبان چیست که اسم غیره نگوید حق گوش چیست که آواز
غیره نشنود یعنی بشنیدن دوری معشوق راضی نباشد و حق دست چیست که جز خدا نگیرد و حق چیست که

پیچود و دخی سرچیت که سر روید و ابا نعمت ربک فحدث ازین معنی است مراقبه لبست و مصمم
 ان السدیکل شئی کلیم یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیز کلام کننده است فاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن
 نغمه آیه مذکوره خود را بر قص آرد تا بحدیکه پیراهن پاره پاره کند و مستار را بر زمین زند سر یک طرف
 و چون به پیش آید باید که همچون آواز نغمه بکوش جان خیال دارد خواه عشق خواه فشق خواه نیک خواه بد
 هر چه خیزد همچون داند و او از خود نیز همچون داند و چون برین عمل کامل گردد هر چه بیند و هر چه بگوید خود
 بجز از خود دیگر نیست از اسلام احدیت بانگ دبداسے بکل شئی کلیم مراقبه لبست و مصمم
 ان السد علی کل شئی شهید یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیز گواهی دهنده است فاما اهل مراقبه را باید که
 از شنیدن گواهی معنی آیه مذکوره خود را از خودی نے دعوی کند از قصه خصوصت دوتائی پاک شود و
 چون از قصه خصوصت دوتائی پاک شود اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له بزبان برخواند مراقبه
 لبست و کفهم ان السد علی کل شئی قدیر یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیزی قادر است فاما اهل مراقبه را
 باید که از قدرت آیه مذکوره تدبیر بردارد و خود را در بحر تقدیر اندازد و صدف وار شود چون صدف را
 در تقدیر نے تدبیر گردد و در اسرار دلش پیدا گردد و چون در اسرار دلش پیدا گردد و سینا هم فیه
 و جو هم من اثر السجود بر صدف تجلی گردد و چون در اسرار بکایت رسد از صدف بیرون ریزد در ان
 حاش مبادی گردد و خواه در بحر خواه در صندوق هر جا که ماند بطور خود تا هیچ جابرو غالب نیاید بلکه او
 همه جا غالب چون اهل مراقبه بدین مقام رسد از مستی معدومی انی علی کل شئی قدیر نغمه مراقبه
 سسی ام و مکروا و مکروا العزیز الماکرین فریب کرده شد فریب از ان خداوند و آن خداوند
 بهترین فریب کننده گان است فاما اهل مراقبه را باید که از کرشمه معشوقی معنی آیه مذکوره خود را بر عشقش
 فدا سازد تا بحدیکه از نیک و بد خوشگویی و بدگویی دشمن و اقران بر و گزارد تفریق نکند از آنکه این
 جمله مکر خداست و چون جمله مکرهای خداست پس هر چه هست حق است برو نقصان لازم نمی آید از آنکه
 بخوشش عشق میگوید کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله لا یواخذ العشاق بالعیب یعنی مراقبه
 سسی و حکیم هو الله الواحد القهار یعنی خدای تعالی یکی است و قهار است مراد از قهار هر چه در ملک و دیگر را
 نمیکند ارد فاما اهل مراقبه را باید که از قهر سلطانی معنی آیه مذکوره ملک خود را بگزارد و به ملکی رود که بوی
 ملک خود نیاید چون بوی ملک خود نیاید بمثال گل گردد و چون بمثال گل گردد و باران رحمت بر باریدن
 گیرد چون باران رحمت بر و باریدن گیرد و شجر اسرار بر خیزد و چون شجر اسرار بکمال رسد در ان حین
 چون بر هر شاخه که نظر کند آن بر هر پیر را همچو خود بیند و چون بر پیر هر طرف همچو خود بیند از مستی احدیت

نوبت سلطانی زند انا الله الواحد القهار مراقبه سی و دوم ان الله يحب المتطهرين بد رستیکه
 خدای تعالی دوست میدارد پاکان را قاما اهل مراقبه را باید که اشاره از یک معنی آیه مذکوره خود
 را از خود پاک کند پاکی چه که نفی و اثبات بر کند چون نفی و اثبات بر کند طالب و مطلوب گردد چون
 طالب و مطلوب بر خیزند مطلق پاک گردد چون مطلق پاک گردد از پاکی نوره بیاکی بر زند الطالب
 رة والطریق سه مراقبه سی و سوم ان الله يحب الصابرين یعنی بد رستیکه خدای تعالی دوست
 میدارد صابران را قاما اهل مراقبه را باید که از انجام آیه مذکوره باروتی خود را قید کند که بخلط گاه زرا
 مرادات رفتن ندهد خیرانهستی و راه غیبتی چه که راست و چپ نگردد و چون راست و چپ نگردد و
 بقید آید و چون بقید آید از غیریت قید بقید با و باروتی بقید گردد و نوره معدومی بمثال معصوم بر آید
 الصوفی لاندیبه له مراقبه سی و چهارم ان الله يحب المتقين یعنی بد رستیکه خدا دوست میدارد
 پرهیزگاران را قاما اهل مراقبه را باید که از پرهیزگاری آیه کریمه مذکوره از خودی پرهیزگار شوند
 چنان پرهیز کنند که موی خودی نه بیند و موسی خودی نگیرد و موسی خودی نبوید اگر همچنین پرهیزگاری
 بجا آرد حالش بجا گردد و دران صین نوره حیرانی از مکان لامکان بر زند ماعرفناک حق معرفناک
 مراقبه سی و پنجم ولا تلقوا باید یکم الی التهلكة یعنی خدای تعالی میفرماید که میندازید دستهای خود را
 بسوی هلاک قاما اهل مراقبه را باید که ازین معنی آیه مذکوره دست خود به وریای هلاک بخودی میندازد
 و چون که دریای خودی بدتر از هفت و دوزخ است همدین معنی محقق تمام و عارفی مقام میفرماید فرد
 گر ترا بوی نماند از خودیت به هفت و دوزخ پر بر آید از بدیت به پس فرض است که امر خدا بجا آرد
 و دست خودی نیندازد و چون از خودی بخود گردد از هلاک و دوزخ خودی خلاص گردد و چون از خود خلاص
 گردد برضوان تقابوند یعنی جدا گردد چون جدا گردد از فراغت نوره راحت زند لیس فی البخته حور
 ولا قصور ولا لون ولا عسل ولا نهر الا الله مراقبه سی و ششم ان الله علی کل شئ حکیم
 بد رستیکه خدای تعالی بر هر چیزی علاج کننده است قاما اهل مراقبه را باید که از خزانة علاج آیه مذکوره
 و واخورد تا مرض بشریت بر خیزد اگر خوردن نداند بدین روش خورد که اول از ماسوی الله پرهیز کند
 بعده داروی الله بخورد تا مؤثر گردد و مغروری دوتائی بخیزد و چون مغروری بر خیزد فرصت
 کل شود از خانه خودی بقبله فرصت کل نوره زمان بر آید ان الله مراقبه سی و هفتم
 و الله علی کل شئ وکیل یعنی آن خدای تعالی بر هر چیز تدبیر کننده است قاما اهل مراقبه را باید که تدبیر
 معنی آیه مذکوره تدبیر خود را بر دارد و بفرغت و ارکشد خود را بخدا سپارد از آنکه همچنین تدبیر بر سرش باشد

پس تیر بنامی است بایه که تیر خود گذارشته معصوم طور خود و بخشد و السلوة والسلام مرا اقبه
 سبی و هشتم اند نور السموات والارض یعنی آن خدای تعالی نور آسمانها و زمین است قاما
 اهل مراقبه را باید که تجلی معنی آید مذکوره خود را سوار است گرداند تا بعد که پیوسته شده میفتد
 و کوه هستی سوخته گردد و کل گردد و چون کل گردد از قبولش بچنان انبیا و اولیا و خاص و عام
 برسد و چون بچنان برسد در تجلی چنان محو گردد و چنان محو گردد که هیچ جایافته نشود بدرجه سکین رسد
 و درجه سکین مقام است که آن مقام را سرور کائنات و مخفی موجودات التجا کرده اند لایم حسی
 سکینا و متنی سکینا و حشرنی فی زمره المساکین مرا اقبه سبی و حکم قل الروح من امر ربی خداست
 میفرماید که گوئید روح از امر پروردگار است قاما اهل مراقبه را باید که از امر معنی آید مذکوره موت غفلت
 خود را بپوشد و از زنده گرداند از آنکه روح امر خداست پس از امر خود جدا باشد رخ رخ گردد و بعد
 اگر انسخ رخ رود از جلالت غیر است لفظ جیم سوخته گردد و آن خدای تعالی رحمن رحیم است
 از رحم خویش نفقه شفقت بر سر نهاد تا رخ گردد پس هر که را عقلی باشد از چنین صاحب رحمن
 رحیم هرگز نگرود و اگر برگردد و جز پاک وی هیچ جایایی نمی یابد چون جاس و دیگر بجز پاک وی نمی یابد
 باز تجلی می شود پس بهتر همین است که انسخ هرگز مدح نمی آید چون مدح نباید کارش کشاده گردد
 از دیربای عرفان نعره زند فاستقم کما امرت مرا اقبه جیم الی بری ما تشکون خدای تعالی میفرماید
 بدرستی که من بیزارم بخیزه که شریک میکند قاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن بیزاری معنی آید مذکوره
 خان و نان خود آتش زند تا بساط در خانه یک موم نماند چون موم نماند مغلس گردد و چون مغلس گردد
 المغلس فی امان الله گردد و چون مغلس فی امان الله گردد پس باید که در صحنه شفقت آن پروردگار
 معصوم طور گردد و خدای تعالی برود کم فرزند میفرماید کما قوله تعالی الی و الفقیر عالی مرا اقبه
 چهل و یکم و از تعلیم لایم و با حقی یعنی درستی که خدای تعالی میداند آشکارا را و چیزی که نهان است
 قاما اهل مراقبه را باید که از فرسیان سنی آید مذکوره و در پستی خود را سلیمان کند تا ظاهر و باطن تسلیم
 گردد و تسلیم باطن چه که نه نشین گردد و در غیبه و اندر دین تسلیم ظاهر چه که هیچ بود نقد نباشد یعنی کاری
 از کاری و چیزی از چیزی آشکار گردد و نهان تسلیم ظاهر و باطن گردد و چون تسلیم ظاهر و باطن حاصل کند در میدان است
 از چگونگی ارادت گوی سر خود را پیش نذر دانا بحال رساند چون گوی بحال رساند و لا اله الا انت بر خیزد مرا اقبه
 چهل و دوم و هیچ مدالی السموات و مانی الارض یعنی باو میکند مر خدای را چیزی که در آسمان است
 و چیزی که در زمین است قاما اهل مراقبه را باید که از غوغای آید مذکوره خود را فراموش کند و مثال سنی

و چون همچنین فراموشی حاصل کند، همنش بدین ناسر رسد چون همنش بدین ناسر رسد در آن چیدند
 کرد و نای آوازیکی است اگر چه اسم نای یک است چون درین مقام رسد نعره لاله زمان
 برخیزد **مراقبه چهل و سوم** و اما بهمت ربک فخذ یعنی خبر کنیدی بدانچه خدا تعالی داده است از
 نعمت قاتل اهل مراقبه را باید که از سخاو و معنی آید مذکور به نخل خودی بردارد تا سخی گردد و نخل چه خزان
 نیستی را محافظت کند از سخاو و سخاو و که خزان بهستی بر باد و دوزدان خطرات هوای فارغ بنشیند
 پندار نفسانی برخیز و چون پندار نفسانی برخیزد بر تخت ربانی بنشیند چون بر تخت ربانی بنشیند از غیبت
 بادشاهی نعره انصاف زند انجیل عدو الله و لو کان زاهداً و اسخی حبیب الله و لو کان فاسقاً **مراقبه**
چهل و چهارم و نهی النفس عن الهوی فان کینه هی الماوی یعنی هر که باز دارد خود را از هر
 و معصیت باز هوائی نفس پس بدینیکه بهشت جائی اوست قاتل اهل مراقبه را باید که از باز داشت
 معنی آید مذکور خود را از دوزخ هستی باز دارد بهشت نیستی در رسد شهباز عالم غیب گردد و چون
 شهباز عالم غیب گردد در اسکان طیران نماید چون در امکان طیران نماید وجود خود را معشوق خود
 بیند و خودش عاشق گردد و از حرارت عشق نعره مشقوتی بر زند محمد رسول الله **مراقبه چهل و پنجم**
 فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی خدای تعالی میفرماید که در آید بندگی پاپس در آیی در بهشت قاتل اهل مراقبه
 را باید که از بزم معنی آید مذکور خود را در آید چون در آن بزم بصدق در آید بنده گردد و بنده چه که
 اختیار خود بر بندد و هر که اخبار خود را بستاند بنده نیست در بند مراد بنده شده است هر که بند مراد بگسلد آن را
 بنده گویند چون بند مراد بگسلد و در بهشت نامرادی در آید چون بهشت نامرادی در آید ثمر و رخت طوبی
 چیدند چون ثمر طوبی رسید لاموت گردد و چون لاموت گردد و در یای معرفت موج زند و لولا الله انا الحق
 بیرون برد **مراقبه چهل و ششم** علم الانسان الم یعلم یعنی خدای تعالی بیا موخت آدم را
 آنچه نمیدانست قاتل اهل مراقبه را باید که در مدرسه استاد معنی آید مذکور در آید و کتاب لاله لا اله الا الله
 محمد رسول الله پیش گیر استاد سبق فرماید که نیست هیچ کس بخیر فوات واحد بعده باید که عقد محمد
 رسول الله استاد حاصل کند چون به استاد بگرم خویش جواب راست فرماید خدا و محمد را بمثال آب برف
 نماید اگر طالب علم تیز خرم باشد از فرسودن مثل برف و آب وجود برف خود را در بحر احدیت اندازد
 و در الزامین خدا و محمد را بمثال موج و دریا از مطالعه خود و دریا بد چون مطالعه غلبه گیر و از ذوق
 مستی بربان قنار کند هر یک وجود و چون برف است روح همچون آب اندک فکر یک بکنی باز بر
 جواب علم الانسان الم یعلم ازین معنی است **مراقبه چهل و هفتم** لن تناووا لبر حتی تفقهوا اما تحبون

خدا ای تعالی میفرماید هرگز نخوابیدرسید نیکوکاری را تا آنکه خرج کنید شایسته که محبت دارید
 بآن چیز تا اهل مراقبه را بایده از غنیمت معنی آیه مذکوره خود را غنی مطلق سازد و غنی مطلق گفته
 خود مانند خدا چون هیچ مانند احتیاج بر خیزد از آنکه احتیاج در دینی است برگاه که بکشد
 احتیاج بچنانکه غنی کل گردد از مستی غنیت کل آگاهش بر کل رساند هو الله الغنی و انتم الفقراء
 مراقبه چهل و هشتم قل هو الله احد الله الصمد یعنی بگوئید محمد که خدایکی است و پاک است
 تا اهل مراقبه را بایده که در بحر احدیت معنی آیه مذکوره وجود خود را بیندازد تا بحدی که غرق شود
 چون غرق شود هیچ مانند اول نه آخر نه ظاهر نه باطن نه وحدت نه کثرت چون هیچ بماند آن
 زمان مطلق گردد چون پاک مطلق گردد تا الله احد الله الصمد گویان بر خیزد مراقبه چهل و نهم
 الحمد لله رب العالمین یعنی سپاس مستائش مر جلدی راست خدای آنکه پروردگار جهان است
 تا اهل مراقبه را بایده که خرم شای معنی آیه مذکوره خود را در آرد تا حق تعالی را بشنود چون
 همچنین شای میر آید حروف علت از میان بر خیزد و چون حروف علت از میان بر خیزد
 خدای تعالی از کرم خویش علم احدیت پیش و استاد کند چون علم احدیت استاد شود از خود
 جدا گردد ملک لایزالی در بساط خود بیند چون ملک لایزالی در بساط خود بیند پندارستی احدیت خود
 نتوان کرد الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین مراقبه پنجاهم احد تا اهل
 مراقبه را بایده که معنی احد غور کند و معنی احد آنست که جمله ایست چون جمله آن بدان پس هیچ
 مانند مطلق نه تعین گردد چون مطلق نه تعین گردد و همیشه نه تعین گردد و در بیان سلسله
 عالییه نقشبندییه اول مرید را بایده که اراده بخدمت شیخ آرد و شیخ را بایده که استخاره فرماید
 استخاره چنانست که دو رکعت نماز بگزارد و بعد از نماز رختن صد بار سبحان الله و الحمد لله
 بعد صد بار و الحمد لله اکبر صد بار کلمه طیبیه صد بار استغفار خوانده بعد از آن سخن بگوید و بدست
 راست خواب کند فردای روز دیر او که گوید کشف شیخ را بایده که اول مرید را توجه دهد و تلقین دین و
 اسلام کند بعد از آن بگوید که مرید من شیخ شدی و او را مرید شیخ خود کند و ذکر قلبی بگوید بتصور اسم
 ذات که بر قلب خود گفته باشد تا اسم بر جوار قلب خود متکلم شود و جوار قلب آن گوید یا کشف و قتیکه
 مرید را بتصور اسم ذات یا بیا د قلب مشغول کند انگاه از نگاه داشت آن فرماید و از ادکار و اشغال
 که قبل ذکر قلب گفتن داشت منع فرماید تا تصور ذکر در قلب وی متکلم مسمی گردد کشف مرید را سه چیز
 ضروری بود و ام راتبه و مستمر بیا و ذکر و همیشه با وضو بودن زیرا که دوام راتبه فیوض و برکات

در بیان سلسله عالییه نقشبندییه

شیخ بروی میرسد و در ستمتر از ذکر تصور وی تمام میشود و در همیشه بودن وضو نور قلب آن زیاده تر
 گردد کشف سالک وقتی که ذکر قلب را بر مرتبه رساند که در حالت خوردن و گفتن و خفتن و رفتن غافل
 نشود انگاه ذکر لطیفه گویند درین لطیفه آن قدر نگاهداشت دارد که ذوق و شوق با وسع جان تعالی
 و بر ابر مرتبه پیدا آید که از ذوق و شوق شب و روزی آرام بود کشف بعد از ذکر لطیفه نفس ذکر
 لطیفه روح گوید سالک را غلبه ذکر در لطیفه قلب بیشتر همیشه باشد از لطیفه نفس و ذکر لطیفه نفس
 غالب تر بود و ذکر لطیفه سرخنی تر از ذکر لطیفه روح بعد از ذکر لطیفه سر او را ذکر لطیفه خفی و اخفا گویند
 وقتی که بر شش لطیفه دسے ذاکر گردد ذکر سلطانی گوید و آن تصور سالک سایر وجود از روز و گداز
 و مراقبه ذکر منتهی است اما ذکر سلطانی ازین شش ذکر را قدیم گاه نباشد کشف نفی و اثبات سالک را
 در طریقه عالیه نقشبندیه بدو قسم باید گفت قسم اول رانفی و اثبات صغیر قسم دوم رانفی و اثبات
 کبیر گویند نفی و اثبات صغیر در حالت ذکر قلب گوید و آن چنان است که نفس را در زیر ناف بند کند و لا
 را از تحت کتف چپ شروع نماید تا لطیفه روح رساند و الا العبد را از روح گرفته بقلب زند
 و در ضمن تکرار کلمه معنی نفی و اثبات را تصور کند و تکرار کلمه طاق میکرده باشد چنانچه از سه تا
 بست و یک رساند و از آن بیشتر نگذارد و اگر قوت نگاهداشت نفس بیشتر یابد مدرا در از کشد و بعد
 از گذشتن هر نفس محمد رسول الله گفته باشد و سه مرتبه بگوید هیچ چیز نمی خواهم جزا العبد
 مقصود من اوست محبوب من اوست در سر و عشق سه مرتبه در و در فرستد هنگامی که اراده
 خواستن کند فاتحه بار و اح خواجهان بخواند و نفی و اثبات کبیر بعد از ذکر سلطانی بگوید کیفیت آن
 چنان است که بعد بند کردن نفس لا را از لطیفه نفس تا به لطیفه خفا که در مغز سر است رساند
 از آنجا بر سر لطیفه روح برده الا العبد را بر لطیفه قلب زند و مراعات آداب در نفی و اثبات که
 یاد کرد گوید و آن یاد نسبت به تصور و توهم اسم چرا که در یاد از ذکر بگذرد رفتن است پس یاد و
 جل شأنه سالک را باید به نگاهداشت آن امر فرماید تا ما سوا که به خاطر اوست بالکل مرتفع شود و بجز
 یاد وی تعالی دیگرے را در خواطر گاه قلب وی جائی نماند و خود را به تکلف بر آن میداشته باشد
 تا هنگامی که نه تکلف شود و یاد گیر و شغل حضور که حاضری و ناظری بامنی نه کیف سالک را
 حضور لی مع الله حاصل آید و این سالک را حضور ظلال حضور واجب تعالی باشد و این حضور
 در نماز بیشتر آید از نماز و ظهور این از جذب بود که سالک را بظلال اصل حضور ذوق میسر دارد
 و درین حضور ذوق و شوق و ولوله و جوشن پیش باشد از ذکر یاد و مرتبه این حضور فوق بود از مقام

ذکر یاد و حضور را خوف بسیار بود چه در اقوال و افعال و این حضور از کمالات و ولایت اولیاء
 ست قدس السلام الغریز بعد از شغل حضور سالک را شغل فنا گوید باین عبارت که من
 در همه عالم بیچشم موجود مطلق او تعالی است جل شانہ باید که سالک حتی خود را و ہستی عالم را نزد
 ہستی واجب الوجود عدم انکار و تاہنگامی کہ خود را و عالم را فراموش کند و لیسان ماسوا
 از بیجا تحقیق آید بنا بر آنکہ ماسوا دانستن خود و عالم است و قتیکہ زوال علم بر ہستی خود و ہستی
 عالم پیدا آید نگاہ ویرانیان غیر سجاہ تعالی منحقق و مقرر است کشف بعد از شغل فنا این
 شغل اورا تلقین کند کہ اوست اوست بلکہ از دست ازین شغل سالک را در سے از معرفت
 توحید بکشاید و بروے دو مرتبہ توحید تجلی گردد و یک توحید وجودی و یک شہودی چہ از شغل
 اوست اوست توحید وجودی شود از شغل ہمہ از دست صاحب توحید شہودی شود و ازین
 ہر دو حال بقطع یک دیگر حاصل آیند مر سالک طریق را اما معتبر نزدیک بعضی نقشبندیہ توحید
 شہودی بود نہ توحید وجودی بخلاف طریق دیگر کہ درین عصر اند توحید وجودی نزدیک شان معتبر
 باشد از توحید شہودی کشف بعد ازین شغل وی را بعدیت صرف توجہ فرماید کہ وی را ازین توجہ
 فانی فنا حاصل آید بلکہ توجہ ہم مانند توجہ تاہنگام است کہ از وے عین و اثر باشد و قتیکہ عین و
 اثر باشد اینجا فنا حقیقی حاصل آید و بعضی این فنا را فنا فرما گویند و بعضی این فنا را فنا نفس نامند
 و این فنا بحر تجلی ذات امر سالک تحقیق نشو و کشف سالک را بعد فانی حقیقی شغل از تجلیات بگوید کہ
 تجلی ذات تو بر تجلی صفات تو بر صفات ما و بر سالک در ہر یک مہر تجلیات و جب جل شانہ ہر سہ
 قسم ظاہر شود اول تجلی افعالی اندر بردہ غیب تجلی گردد و در تجلی افعال واجب افعال سالک
 نماید و تجلی دوم تجلی صفاتی است کہ باران تجلی آن صفات سالک عدم گردد و تجلی سوم ذاتی است کہ
 نمایان شدن آن ذات سالک رو بہ اشتہار آرد از سالک نہ اثر ماند و نہ عین کشف سالک بعد از
 ذکر سلطانی تصور سے کشف گوید چنانکہ او در تصور اسم ذات و ہر لطیفہ بطریق نئے کیفیت فروماند
 و این سالک را نسبت بہ واجبی جل شانہ از وے نئے کیفیت حاصل آید و درین شغل باید کہ سلوک
 را در ضمن جذبہ تمام نماید و فانی الشیخ را نیز بعد از ذکر سلطانی حاصل کند زیرا کہ نئے فانی شیخ
 بہ فانی فی السلام رسیدن محال است کشف وقتی کہ سالک از تجلیات و ظہورات مہو ہوات خیالی گردد
 او را این شغل گوید کہ می بینم او را نئے کیف و نئے جہت و ازین شغل سالک صاحب مشاہدہ گردد
 و وی تعالی جل شانہ را در ہر ذرہ از ذرات مشخصات مشاہدہ کند چنانچہ مولانا جلال الدین رومی

نیز اشاره باین کرده اند **سرو** هر کرا از سینه گرد و فتح باب ۴۰ او ز هر ذره به بند آفتاب ۴۰
 و بعد منقطع شدن این مشاهده وصل عریان است که کنایت ولایت اولیا را بهین جاست **کشف** بعد
 وصل عریان تا یافت صرف توجه بسوی سرفراید و آنچه در شهود او آید حق سبحانه و تعالی را و راسی
 آن و اندو ذات صفات او را از ادراک و فهم و حس خارج یابد مؤید این حال این بیت است **فرو**
 آنچه تو بینی همه هیچ است هیچ ۴۰ بنده آنم که نمی بینش ۴۰ مورد این حال را تا یافت صرفی نه
 شائبه ملاحظه یافت حاصل است تا در یافت خود از زوای نفس الامر نباشد اگر چه از روی کمالات
 ویرا حاصل بود این مرتبه یافت از ولایت فرشتگان است از روی صورت بود نه از حقیقت
 کشف ظهور ولایت کبری بعد ولایت علماست چو آنکه تا یافت صاحب صاحب یافت میگرد پس
 تا یافت فرون تر بود از یافت و نسبت تا یافت در مرتبه مجهول الکلیف باشد و نسبت یافت در مرتبه
 معروم الکلیف از اینجا است که ولایت کبری ذات در پرده صفت هو الظاهر ملحوظ است و حضور
 علم حضور و حضور حضور در آن ملاحظه واقف بخلاف ولایت علیا که ذات ملحوظ در پرده هو الباطن
 است و تا یافت یافت خورسندست بلکه صاحب مقام نفس تا یافت یافت واجبی را محال لایکن
 میدارند این از کمال تنزیه و تقدس ولایت علماست **کشف** بعد از ولایت کبری سرور کمالات
 نبوی است و در کمالات نبوت عدم یافت و تا یافت بود زیرا که صاحب کمالات نبوت را معیت
 و اقربیت بذات وی تعالی جل شأنه حاصل آمده است که در آن معیت نه یافت است نه تا یافت
 بنا بر اتحاد بیچون به بیچون ازان که حقیقت انسان بیچون است و قتی که به بیچون بیچون است پس
 نسبت معیت حاصل گردد و از اینجا او را عدم یافت و تا یافت هر دو حاصل شود و مرتبه حق یقین
 در متوطن بتام انجامید این است نهایت سلوک بدانکه در سلسله عالیة نقشبندی بنای کامرسته
 طریق قرار یافته **اول** طریق توجه و مراقبه معنی بیچون و بیچگونے شنبه و نه نمون که آن را
 اسم بهارک **المد** مفهومی میشود نه توسط عبارت عربی و فارسی و غیرهما ملاحظه نمایند و جمیع
 مدارک و فوائد آن متوجه شوند تا نه تحلف دوام آگهی دست دهد و بفشار فکاشد و هم طریق رابط
 است و آن توجه بصورت شیخ است که **فانی فی المد** و **بانی** بالمد چنانچه غیبت و بیخودے
 روی نماید و صورت آن بر رخ که جهت شکل او است از نظر ساقط شود و در بحر شهود ذات و حق
 سبحانه جل شأنه جانب علو است بیفکند شوم طریق ذکر لا اله الا الله است بطریق خفیه که
 جامع معنی نفی و اثبات است طریق اول اعلی است لیکن حصول آن پیش از تصرف جذب و در وجود مالاک

تذکرے وارد و دوم کہ طریق رابطہ است اقرب طریق و منشا ظهور عجائب و غرائب است و سوم
طریق احکم و اساس کار روی محکم است اصل در سلسلہ نقشبندیہ این ذکر است کہ العاقبت کند
زبان را بگنگ و جس بکن و شروع بکند از کلمہ لا در حالتی کہ ابتدا آکنده است از ناف و
کشنده است آن را بجانب دماغ بعد از آن میسل و ہر یککلمہ الہ بجانب کتف یمن و یا لا الہ سجاہ
یسار پس بضر قوی بر فضاے دل زند بختی کہ آثار ضرب بر جسد ظاہر شود و صورت این
ذکر چنین پیدا شود کہ در حفظ محسوس نمائی و این صورت کہ کلمہ لا است پس این صورت فکری
خود را نیست نفی کند و حق را ثابت کند و بہ لسان قلب بگوید الہی انت مقصود می
رضاک مطلوبی و می باید کہ بر ظاہر سالک پیچ حرکتی درین نفی و اثبات محسوس نشود
و در بر جس او تار از کار نماید در نوہی کہ تفریح نفس خواهد کند محمد رسول اللہ بزبان
قلب بگوید و اثر این ذکر این است کہ مفتی گردد بہ نفی و مثبت گردد بہ اثبات چون عدد اگر
متجاوز از بست و یک شود و اثر آن بر و مترتب نشود و پیچودی و محویت روی نماید پس
از سر گیر و کہ در شرط خطا گردد و البتہ این ذکر حالت اثر خود است *

فصل نوزدهم در ذکر جانوران - در بیان شکر خورہ و غیرہ شکر خورہ حضرت بندگی پید
محمود و قدس المدسرہ جنگل پلاس خواجہ بودند کہ پدر ایشان را برائے تعلیم علم زوہ بودند کہ
حضرت ایشان طاقت تاب آوردن نتوانستند از مادر و پدر جدا شدند خود را در بادویہ انداختند
ایشان را پیچ علمی و فکرے و ذکرے و معرفتی حاصل نبود و مخوم شدہ در زیر درختی رفتہ نشست
بعد از سوم روز شکر خورہ بران درخت نشست و **توئی توئی توئی** آغاز کرد سیرا آوا
جانور بسیار خوش آمد بہان نوع **توئی توئی** آغاز کردند بعد از یک سال سکا شفعہ شد و جلسہ
معین نیست و م را نگاہدار و چندان **توئی توئی** بر عبت کنند کہ بی طاقت شود چون طاقت نماید
باز از سر گیر و ذکر چغندر مولانا روم از حضرت شمس تبریز نقل کردند کہ جانورے بر کنگرہ
عرش نشسته سرنگون کردہ ذکر میکرد باید کہ جلسہ معبود نگاہدار و **حق حق حق** حقیقی گویان سہ ضرب
جانب راست بتصور یا رحمن یا رحیم یا رفیع و **لیق لیق لیق** حقیقی گویان سہ ضرب جانب
چپ بتصور یا بدیع یا باعث یا بدوح و **حق حق حق** حقیقی گویان سہ ضرب جانب
پیش کند بتصور یا قدوس یا سبحان چون اذکر باین ذکر مشغول شود ظاہر
زبان آن الفاظ بگوید و باطن باین اسماء حق تعالی را متصور باشد فائدہ این ذکرے نہایت است

فصل نوزدهم در ذکر جانوران

و اگر از کتب چپ پیدا شود آن نور ملائکه کاتب سینه است اگر نوری در اتصال کتف چپ
نخا هر شود آن نور ابلیس است و نیز اگر از چپ بینی که پیرے معروض و تسبیح بدست گرفته شده
آید ملائکه آن ابلیس است و اگر نوری از بالای پا پس ظاهر شود بعد رفتن او حضور در خاطر
ماند و اشتیاق در طلب غالب بود آن نور از حضرت صمدیت است اللهم ارزقنا و ابکم
و اگر نوری از بالای سینه و ناف ظاهر شود و رنگ آتش و دود دارد آن خمس است
و اگر در نوری از دل ظاهر شود اگر سفید باشد که هر نوری از دل پس آن نور ول است و اگر
سفید خالص باشد پس آن نور روح الاعظم است که در دل طالب بخشی کرده هیأت
خود نموده و نور سے که بصورت آفتاب باشد آن نور روح است و اگر بصورت قمر باشد آن
نور ول العظمیٰ مدد سالک دائم باید که خاطر نگاه دارد و نگذارد که خاطر او بجای رود هر جا که رود
حالش می آرد چنانکه بیش بجای نرود مگر بامدی رود تا در اندرون وی نوسه پیدا آید بمقدار
ستاره و آن ستاره بمقدار ماه شود و آن ماه بمقدار روزگار و مجاهده و از کار بسیار
بچون آفتاب گردد تا او را بیش حاجت بفرماندیش نباشد و همه چیز او را معائنہ گردد اما حاکم
صادق بهیچ یکی از این انوار سرفروود نیارد و انشراح نگیرد.

فصل بست و یکم در علامت آواز با علامت آواز شیطان در حمانی نیز باید دانست اگر
آواز از طرف پیش آید بدانکه رحمانی است و از طرف پس آید بدانکه شیطان است و اگر
آواز از جانب راست آید بدانکه رحمانی است و اگر آواز از جانب چپ بیاید بدانکه شیطان
است اگر آواز از جانب آسمان بیاید بدانکه رحمانی است و اگر آواز از جانب زمین بیاید بدانکه
شیطان است و اگر آواز از جانب شکم آید بدانکه او پیران التجا نماید اگر رحمانی بود باز بیاید
و اگر شیطان بود دفع شود و الله یقول الحق و هو یهدی الی سبیل الرشاد.

خاتمة الطبع

احمد الله که دینان فرخی توانان کتاب فیض انساب تزکیة القلوب المذنب نظام القلوب از تصنیف سالک سالک
طریقت داتق اسرار حقیقت حضرت مولانا نظام المذود الدین اورنگ آبادی حقیقی قدس سره بخط خوب بجا نذر مغرب
بمنهج تام و متقنه الا کلام از انعام خانبه لوی محمد عبدالاحد صاحب سلمه اللہ تعالیٰ حسن الطبع یافته معلوب خواطر عاشقین مغرب
طابع کمالین گردیده

فصل بست و یکم در علامت آواز با